

اعلامیه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

مضحکه رژیم اسلامی بر فراز یک تابوت
تقلایی گذرا و ناکام برای نمایش قدرت

چماق "تجزیه طلبی" و ایده "فدرالیستی":

دو روی سکه تحمیل جنگ و خون به تحولات ایران

صفحه ۵

رحمان حسین زاده

۸۶۲
مستقلی کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
Worker-communist Party of Iran - Hekmatist

۲۰ تیر ۱۴۰۵ - ۱۱ جولای ۲۰۲۶

دادگاه وجدان بشریت (۲)

ادعانامه کمونیسم کارگری علیه رضا پهلوی

صفحه ۷

علی جوادی

شهری کوچک و اتفاقاتی بزرگ

به یاد کوچ مردم مریوان در تابستان سال ۱۳۵۸

صفحه ۱۱

همایون گدازگر

هیولای بی نام؛ جهانی که سود را بر انسان حاکم کرده است

صفحه ۱۳

وریا روشنفکر

بیانیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

جنگ ویرانگر و موقعیت و ماهیت اپوزیسیون جنگ طلب

بیانیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

توازن قوای جدید و وظایف جنبش کارگری

بحران های بنیادی جامعه حل نشده است

آنتی کمونیسم ژنتیک

بورژوازی است

شیطان سازی از کمونیسم، تبلیغات استریو تایپ و تلاش برای مُجاب کردن شهروند محافظه کار، یک کار تعطیل ناپذیر بورژوازی است. صبح تا شب رسانه ها و تربیون های سرمایه داران علیه کمونیسم لیچار می بافند. چرا؟ چون آنها بهتر از روشنفکر خرده بورژوا درک میکنند که تنها تهدید سرمایه و نظم کاپیتالیستی فقط و فقط کمونیسم است. نه سوسیال دمکراسی، نه رفرمیسم رادیکال هیچوقت تهدیدی وجودی برای نظم سرمایه نبودند و نیستند، چون در تمام اشکال بردگی مزدی و مزدبگیر و مزدبده و رابطه استثماری ثابت و پای برجا میماند. تنها کمونیسم است که بمثابه جنبش لغو کار مزدی و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، میتواند سرمایه را بعنوان یک رابطه اجتماعی نفی و رفع کند.

اظهارات و چرندگوئی اخیر دونالد ترامپ و پیتر تیل میلیاردر علیه کمونیسم را باید در این متن جستجو کرد. آنها تلاش میکنند از ترم "کمونیسم" و "سوسیالیسم" بمثابه یک برچسب منفی، یک اتهام، یک انگ به مخالف برای از میدان بدر کردن استفاده کنند. گوئی این لیبل دلخواهی اتومات عمل میکند و هر مستمعی بغوریت خود را از ماجرا دور میکند. و البته از منظر

صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!



موجود از موضع اجتماعی پرولتاریا است. در همین نظم سرمایه داری، در دموکراتیک ترین هایش، کمونیسم بدرجات مختلف غیر قانونی است. حتی اگر جایی آزادی تبلیغات دارد امکان و شرایط برابر ندارد و بشدت تحت سانسور و مورد حمله شاگردان و قلم به مزدهای امثال ترامپ و تیل در رسانه ها و آکادمی است. کمونیسم

یک جریان زنده در درون طبقه کارگر علیه نظم کاپیتالیستی است. مارکسیسم بیان تئوریک و افق این جنبش برای آزادی جامعه از یوغ استثمارگرانی مانند ترامپ و تیل و طبقه سرمایه دار است. اگر ترامپ و تیل علیه مارکس و کمونیسم نبودند باید شک میکردیم. چون سرمایه دار جماعت نظر به جایگاه طبقاتی و قطبنمای اصل اصالت سود، ضد کارگر و ضد کمونیسم اند. هدف آنها از تبلیغات ضد کمونیستی و کمپین شیطان سازی از کمونیسم، دور کردن جامعه از ایده های انسانی و رهاثیبخش و تبدیل افراد و شهروندان به سربازان میدان جنگ رقابت سرمایه ها است.

یک نکته باقی میماند و آن اینست که چرا ترامپ به صرافت سخنرانی علیه کمونیسم افتاده است؟ در آمریکا بویژه این موضوع مسبوق به سابقه است. دوره مک کارتیسم و سیاستهای آنی کمونیستی را همه میشناسند. وقتی یک شهردار بورژوا و یکی از اهالی همین خانواده با برجسپ "سوسیالیست" با رأی بالا انتخاب میشود، برای دستگاه ضد کمونیستی معنای روشنی دارد. ممکن است ترامپ کل حزب دمکرات و امثال کاملا هریس و ساندروز و ممدانی را "کمونیست" بنامد، اما این گارد تبلیغاتی در رقابت احزاب بورژوائی است. هدف و مخاطب ترامپ جامعه آمریکائی است که در آن نفس کلمه "سوسیالیسم" و "پرولتر" جرم و تابو محسوب میشد، اما ناگهان تمایلات مردم در همان مکانیسم محدود انتخابات به سمتی میرود که بارقه ای از برابری و حقوق فردی و اجتماعی را بروز میدهد. همین سرخی است که شامه تیز بورژوای تاجر حس کند که "کمونیسم یک خطر بالقوه است" و باید علیه آن گارد محکمی داشت و دروغ گفت.

در آمریکا هنوز کمونیسم آن "خطر" واقعی برای سرمایه داری نیست. امروز نه فقط هر میلیاردر فاشیست و ضد زنی مانند ترامپ و تیل بلکه هر جوجه بورژوا و منتظر السلطنه ای هم در اپوزیسیون، برای اثبات برادری خود به بورژوازی علیه کمونیسم منبر میرود. رضا پهلوی و سلطنت طلبان را ببینید، تشبثات ضد کمونیستی جناب مهدی و ناسیونالیسم کرد را ملاحظه کنید، سخنان روشنفران پرو حکومتی را ببینید؛ یک رکن ثابت تبلیغات آنها تبری جستن از کمونیسم و نفرت پراکنی علیه کمونیسم است.

کمونیسم جنبشی در نقد و نفی متاخرترین جامعه و نظام طبقاتی یعنی کاپیتالیسم در تمامیت آنست. کمونیسم با سرکوب

آنتی کمونیسم

ژنتیک بورژوازی است...

آنها زیاد بیجا هم نیست؛ کافی است دروغ، و البته هرچه بزرگتر بهتر، را در مکانیسم تکرار ضرب کرد. تکرار مرتب دروغ تدریجاً به آگاهی کاذب بدل میشود و احتمالاً میان بخشی از اقشار محافظه کار در جامعه که منافی در تداوم نظم سرمایه داری دارند مورد اقبال قرار گیرد. اما حقیقت با تبلیغات پنهان نمی ماند. همانطور که نتوانستند مارکس و ایده تغییر جهان را دفن کنند، بطریق اولی نمیتوانند مبارزه طبقاتی و تضادهای تشدید شونده طبقاتی در جوامع سرمایه داری را با این روشهای نخ نمای تبلیغاتی از صحنه محو کنند.

ترامپ بعنوان یک سرمایه دار که همه چیز را از دریچه تجارت و سود میبیند، کمونیسم را به عنوان "سرطان" و "دیکتاتوری قحطی" معرفی میکند. وی هرگونه سیاستهای رفاهی، هرگونه تعهد دولت و جامعه به فرد را "سقوط به ورطه کمونیسم" مینامد. هر مخالفی را از همپالگی های بورژوا در حزب دمکرات تا هر کارگر و شهروند عدالتخواه را با داغ "کمونیسم" بدرقه میکند. واقعاً جای سوال است که چرا ترامپ در سخنرانی روز استقلال آمریکا، بخش مهمی از سخنانش را علیه کمونیسم اختصاص میدهد؟ بویژه وقتی میگوید؛ "آمریکا هرگز یک کشور کمونیستی نخواهد شد... کمونیسم مثل سرطان است، باید آن را به سرعت قطع کنید... و کمونیسم سیستمی است که انتهای آن به مرگ، استبداد و نابودی اقتصادی ختم می شود"؛ از کدام خطر کمونیستی در آمریکا وحشت دارد؟ یا وقتی با کلیشه های عوامانه و نژادپرستانه کمونیسم را جنائی میکند، و مثلاً در یک سخنرانی میگوید: "حزب کمونیست از مهاجران غیرقانونی، مجرمان و کسانی که نمی خواهند کار کنند تشکیل شده است!"

پیتر تیل میلیاردر و بنیان گذار PayPal از ترامپ فاشیست تندتر حرف میزند. تصویری که وی از کمونیسم بدست میدهد؛ معادل "کنترل مطلق دولتی، تمرکزگرایی شدید و نابودی آزادی های فردی" است. تیل تا آنجا جلو میرود که "هوش مصنوعی" را معادل "کمونیسم" قلمداد میکند و در مقابل شیطان هوش مصنوعی هوادار فرشته ارز دیجیتال است. چرا؟ چون مالکیت ارز دیجیتال توان و قدرت اقتصادی فرد سرمایه دار را برجسته میکند اما هوش مصنوعی بزعم وی "رویای بوروکرات های کمونیست" است که تلاش دارند با اتکا به پیش بینی جامعه را به کنترل خویش درآورند. و یا بعد از پیروزی ممدانی هشدار میدهد: "اگر شما جوانان را پرولتر کنید، نباید تعجب کنید که آن ها در نهایت کمونیست شوند".

سخنان ترامپ و تیل و کل دستگاه عظیم تبلیغات ضد کمونیستی ربطی به تئوری مارکسیسم و جنبش کمونیستی کارگری ندارد. تئوری مارکس یک چهارچوب علمی و یک نگرش انتقادی - انقلابی به وضع

آنتی کمونیسم

ژنتیک بورژوازی است...

سیتما تیک و ممنوعیت فعالیت و کشتار کمونیستها ضعیف و موقتاً به عقب رانده میشود اما از بین نمیرود. صد سال است همین داستان در گوشه گوشه جهان ادامه دارد و هر بار که جامعه میخواهد تکانی بخورد و یا حق را اعاده کند، در بیشتر موارد به عقاید پیشترو و سنتهای برابری طلبانه سوسیالیستی متوسل میشود.

آنتی کمونیسم یک حزب جهانی اعلام نشده است که هر روزه علیه کارگر و آزادیخواهی سوسیالیستی حرف میزند تا منافع سرمایه را تامین و توجیه کند. آنتی کمونیسم ژنتیک طبقه بورژوازی استثمارگر است، کمونیسم اما جنبشی برای نفی تمامیت نظام طبقاتی و نفس طبقات و مناسبات سرمایه داری است. بورژوازی فقط دشمن فکری و سیاسی کمونیسم نیست، دست بورژوازی در جای جای کره خاکی به خون میلیون ها کمونیست آلوده است. ترامپ و تیل آب در هاون میکوبند و البته ما در کلیشه پردازی و تبلیغات ضد کمونیستی آنها پتانسیل واقعی و زنده بودن کمونیسم را می بینیم.

سردیر.

۱۰ جولای ۲۰۲۶



اعلامیه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

مضحکه رژیم اسلامی بر فراز یک تابوت

تقلای گذرا و ناکام برای نمایش قدرت

جمهوری اسلامی تنها علی خامنه‌ای را به خاک نمی‌سپارد؛ می‌کوشد با دفن رهبر جنایتکارش، روایت شکست و بن‌بست خود را نیز دفن کند. تمام دستگاه مذهب، تبلیغات، سرکوب، بسیج، اتوبوس، بلندگو، دوربین و بخشنامه را به میدان آورده است تا از یک مراسم تدفین، نمایش قدرت بسازد؛ از یک تابوت، مشروعیت استخراج کند و از پایان زندگی رهبر یک حکومت جنایتکار، استمرار همان حکومت را اعلام کند. قرار نیست فقط جنازه خامنه‌ای تشییع شود؛ قرار است این توهم نیز به جامعه القا شود که جمهوری اسلامی هنوز همان اقتدار سال‌های نخست را دارد.

اما این صحنه‌آرایی حکومتی، بیش از آنکه نمایش قدرت باشد، اعتراف به بحران سیاسی، فلج اقتصادی و ترس حکومت از آینده است. حکومتی که برای اثبات بقای خود ناچار است سرمایه سیاسی‌اش را بر فراز یک تابوت به نمایش بگذارد، پیش از هر چیز درماندگی خود را آشکار می‌کند. حکومتی که برای اثبات قدرت خود به یک تابوت متوسل می‌شود، پیش از آنکه جامعه را بترساند، از جامعه ترسیده است.

در حالی که میلیون‌ها نفر زیر بار فقر، گرانی و بی‌حقوقی کمر خم کرده‌اند، جمهوری اسلامی ثروت همان مردم را صرف این جسد چرخانی، بسیج حکومتی و صحنه‌آرایی سیاسی کرده است. این فقط هزینه یک مراسم نیست؛ تصویر عریان شکاف میان حکومت و جامعه است. حکومتی که برای نان مردم پول ندارد، برای خریدن تصویر اقتدار هیچ هزینه‌ای را زیاد نمی‌داند.

از **مضحکه شیعی تا نمایش ارباب**: خامنه‌ای تنها یک فرد نبود؛ نام مستعار نزدیک به پنج دهه حکومت اعدام، زندان، شکنجه، زن‌ستیزی، تبعیض، خرافه، فساد، فقر، جنگ‌افروزی و نابودی زندگی میلیون‌ها انسان بود. اگر قرار باشد بر سنگ قبر او چیزی نوشته شود، فهرست قربانیانش از خود سنگ قبر بسیار بزرگ‌تر خواهد بود. اما جمهوری اسلامی می‌خواهد این کارنامه را زیر کوهی از پرچم‌های سیاه، نوحه، اشک‌های حکومتی و تصاویر هوایی دفن کند. می‌خواهد واقعیت را با صحنه‌آرایی عوض کند.

این همان سیاستی است که همواره دنبال کرده است؛ جایگزین کردن نمایش به جای حقیقت. امروز نیز همان کالای کهنه را دوباره به ویترین آورده‌اند: "جمعیت". گویی حقیقت را با جمعیت در هر متر مربع خیابان اندازه می‌گیرند. گویی آزادی را باید با تعداد اتوبوس‌های اعزامی سنجید. گویی جنایت، اگر میلیون‌ها تماشاگر پیدا کند، دیگر جنایت نیست.

تقدیس جمعیت: کمونیسم کارگری هرگز تعداد جمعیت را معیار حقیقت ندانسته است. اگر تعداد معیار حقانیت بود، هیچ مستبدی در تاریخ شکست نمی‌خورد، هیچ فاشیسمی رسوا نمی‌شد و هیچ انقلابی هرگز آغاز نمی‌گردید. اگر جمعیت معیار حقانیت بود، تاریخ باید نخست به نفع مستبدان، فاتحان، پیامبران، سلطنت‌ها، فاشیسم و حکومت‌های مذهبی رأی می‌داد و شاید تازه در پایان نوبت آزادی و برابری می‌رسید. اما تاریخ را مبارزه طبقاتی و صفوف سازمان‌یافته انسان‌های آزادیخواه و

صفحه ۴

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

مضحکه رژیم اسلامی بر فراز یک تابوت

تقلای گذرا و ناکام برای نمایش قدرت ...

برابری طلب ساخته‌اند، نه جمعیت‌هایی که با مذهب، تبلیغات، ارباب و سازماندهی حکومتی به میدان آورده شده‌اند.

حتی اگر تمام یا بخشی از این جمعیت با میل خود نیز در این مراسم شرکت کرده باشند، حقیقت تغییر نمی‌کند؛ تنها ممکن است مبارزه را دشوارتر کند. حضور انسان‌ها در یک مراسم، نه ماهیت رژیم را که بر پایه سرکوب، تبعیض و جنایت بنا شده تغییر می‌دهد و نه عزم جامعه برای سرنگونی آن را. تمام این مراسم چیزی جز صحنه‌آرایی حکومتی نیست که در متن واقعی جامعه هر روز مزوی‌تر، شکننده‌تر و ناتوان‌تر می‌شود. حکومت می‌تواند خیابانی را برای چند ساعت پر کند، اما نمی‌تواند شکاف میان خود و جامعه را پر کند. این حکومت محکوم به سرنگونی است؛ این حکم مبارزه جاری جامعه است.

مرعوب‌کنندگان و مرعوب شدگان: در کنار تبلیغات رسمی جمهوری اسلامی، این روزها ارکستر دیگری نیز به گوش می‌رسد. از یک سو نیروهای موسوم به "محور مقاومت" و از سوی دیگر بخشی از جریان موسوم به "چپ ضد امپریالیست" تقریباً یک ملودی واحد را تکرار می‌کنند. سازها متفاوت‌اند، اما نت یکی است: "ببینید جمهوری اسلامی هنوز شکست نخورده است".

یکی با زبان مذهب و دیگری با زبان ژئوپلیتیک، یک پیام واحد را تبلیغ می‌کنند. این دو صف، هرچند به دو جنبش اجتماعی متفاوت تعلق دارند؛ یکی به جنبش اسلام سیاسی و دیگری به سنت ملی. اسلامی و ضد امپریالیسم ملی، اما امروز در یک نقطه به هم می‌رسند: بزرگ‌نمایی قدرت جمهوری اسلامی و عادی‌سازی بقای آن. هر دو، آگاهانه یا ناآگاهانه، یک پیام واحد را تکرار می‌کنند: "قدرت رژیم را بپذیرید".

کودنانه، به قاب دوربین‌های حکومتی خیره شده‌اند. اما جامعه ایران را نمی‌توان با رژه بر فراز یک تابوت مرعوب کرد. جامعه با دیدن این مضحکه، نه تاریخ خود را فراموش می‌کند و نه از آینده خود دست می‌کشد.

آینده توسط جنبش کارگری و جنبشهای اعتراضی رادیکال سازمانیافته در صحنه مبارزه نوشته می‌شود: این مراسم تا چند روز دیگر بیشتر دوام ندارد. بلندگوها خاموش می‌شوند. اتوبوس‌ها به پارکینگ‌ها بازی‌گردند. پرچم‌های سیاه تا مراسم بعدی انبار می‌شوند. اما زندگی واقعی جامعه همان‌جا باقی می‌ماند؛ در کارخانه، مدرسه، بیمارستان، دانشگاه، محله و خانه‌هایی که زیر بار گرانی، بیکاری، جنگ، تبعیض، سرکوب، بی‌آیندی و فقر نفس می‌کشند.

واقعیت این است که رژیم اسلامی می‌تواند مراسم برگزار کند؛ اما نمی‌تواند خشم انباشته میلیون‌ها انسان را دفن کند. می‌تواند

دوربین‌های بیشتری مستقر کند؛ اما نمی‌تواند آینده را فیلم‌برداری کند. آینده در جای دیگری نوشته می‌شود. در اعتصاب کارگری. در مبارزه زنان برای آزادی کامل و بی‌قید و شرط. در اعتراض بازنشستگان. در مبارزه معلمان، پرستاران، دانشجویان و جوانان. در تشکلهای مستقل محیط کار و زندگی. اساساً توسط جنبش کارگری و جنبشهای اعتراضی رادیکال سازمانیافته در مبارزه برای نان، آزادی، برابری، رفاه و کرامت انسانی.

تاکیدات ما: تاکیدات ما روشن است. احادی نباید مرعوب این نمایش مضحک شود و نه حتی آن را برای یک لحظه نشانه قدرت جمهوری اسلامی بداند. ما تردید نداریم که پاسخ جامعه به این نمایش، انفعال نیست؛ سازماندهی است. پاسخ ما تماشای این مضحکه نیست؛ گسترش مبارزه سازمان‌یافته است. پاسخ ما انتظار کشیدن نیست؛ آماده کردن شرایط سرنگونی انقلابی آن است.

طبقه کارگر، زنان، جوانان، آزادیخواهان، فعالان محیط زیست، معلمان، بازنشستگان، پرستاران و همه انسان‌هایی که برای جامعه‌ای انسانی مبارزه می‌کنند، باید با اعتماد به نفس بیشتر، صفوف خود را متشکل‌تر، پیوندهای خود را گسترده‌تر و مبارزات خود را هماهنگ‌تر کنند. هر اعتصاب، هر تجمع، هر مجمع عمومی، هر تشکل مستقل، هر گام در دفاع از آزادی‌های سیاسی و لغو اعدام، هر پیشروی در مبارزه علیه فقر، تبعیض و بی‌حقوقی، جامعه را یک گام به آزادی نزدیک‌تر می‌کند و طبقه کارگر و اردوی آزادیخواهی را در موقعیتی نیرومندتر برای دگرگونی انقلابی جامعه قرار می‌دهد.

جمهوری اسلامی می‌تواند آخرین رژه وفاداری خود را بر فراز یک تابوت برگزار کند؛ اما نمی‌تواند حقیقتی را دفن کند که هر روز در متن جامعه زنده‌تر می‌شود. آن حقیقت، خواست آزادی، برابری و رفاه، عزم جامعه برای پایان دادن به جمهوری اسلامی و ظرفیت عظیم طبقه کارگر، جنبش آزادیخواهی و همه جنبش‌های برابری طلب برای سازمان دادن آینده‌ای است که بر نقد مذهب، افشای پروژه‌های ارتجاعی سلطنت‌طلبان و ناسیونالیست‌های قومی و بر پایه آزادی انسان، برابری کامل، رفاه همگانی و حاکمیت مستقیم شوراهای مردم بر سرنوشت خویش بنا خواهد شد.

این مضحکه پایان خواهد یافت. اما با پایان این صحنه‌آرایی، جامعه به خانه نخواهد رفت؛ به متن مبارزه بازخواهد گشت. تابوت خامنه‌ای را به خاک خواهند سپرد؛ اما بحران جمهوری اسلامی را نه. آینده نه بر فراز این تابوت، بلکه در مبارزه آگاهانه طبقه کارگر، جنبش آزادیخواهی، جنبش‌های برابری طلب و میلیون‌ها انسانی نوشته می‌شود که برای جامعه‌ای آزاد، برابر، مرفه و سوسیالیستی به میدان آمده‌اند.

این نمایش پایان می‌یابد، اما نبرد برای آزادی، برابری، رفاه همگانی، سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار جامعه‌ای سوسیالیستی، بدون تردید وارد فصل تعیین‌کننده و نیرومندتری خواهد شد. این را ما تضمین می‌کنیم!

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۱۶ تیر ۱۴۰۵ - ۷ ژوئیه ۲۰۲۶



عظمت طلب ایران و مشروطه خواهان با فرمول "حفظ تمامیت ارضی" و علم کردن بی پایه "تجزیه طلبی" به سبک "دایی جان ناپلئونی" در حال رژه و جنگ با "تجزیه طلبان" است. مشروطه خواهان و پهلوی چی ها برای به فروش رساندن کالای بنجل ناسیونالیستی خود دنبال "تجزیه طلب" میگردند. شعار و فرمول "تمامیت ارضی" و علم

کردن بیهوده "تجزیه طلبان" در تاریخ صد ساله ایران پرچم و پلاتفرم ناسیونال شوونیسم ایرانی در راستای تحمیل و تثبیت حاکمیت استثمارگرانه و ستمگرانه بورژوازی عظمت طلب بوده است. بر همین اساس شاهد کودتای رضا خان پدر بزرگ همین رضا پهلوی در سال ۱۲۹۹ شمسی بودیم. کارکرد این پلاتفرم و شعار شوونیستی، تقدیس و ترجیح زمین و خاک و ارض در مقابل انسان و حقوق پایه ای انسانها و زیرپا گذاشتن منافع مردم، زیر پوشش "منافع ملی" و اعمال ستم در سراسر کشور، برپاکردن زندان و اعدام و شکنجه و لشکرکشی و جنگ و قتل عام و کشتار در جای جای ایران و اعمال تبعیض و نابرابری، از جمله تبعیض و ستمگری ملی بوده است. عملکرد جنایتکارانه ای که در طول حاکمیت سلطنتی و سپس جمهوری اسلامی ادامه پیدا کرد. در نتیجه نسل جوان جامعه و همه نیروهای مترقی و آزادیخواه لازمست متوجه باشند پلاتفرم و فرمول "تمامیت ارضی" و به جنگ طلبیدن "تجزیه طلبان" حرکتی هدفمند از جانب ناسیونالیسم عظمت طلب ایران برای برجسته کردن و لانس کردن آلترناتیو راست بورژوا پروغری در جدال آلترناتیوها و در شرایط سیاسی امروز ایران است. این حرکت تماماً ضد کارگری و ضد مردمی، و به همین اعتبار لازمست با آن مقابله شود.

فدرالیسم: نسخه جنگ و خونریزی!

در مقابل تبعیض و سرکوب و ستمگری ملی دولتهای مرکزی سلطنتی و جمهوری اسلامی، مقاومت و ایستادگی حق طلبانه مردم تحت فشار شکل گرفته است. به ویژه در کردستان به کشمکش سیاسی و نظامی حاد کشیده شده است. در بطن چنین اوضاعی طبقات دارای جامعه کردستان و در دوره معاصر بورژوازی کرد و احزاب مربوطه آن برای شریک شدن در قدرت سیاسی، و نه برای احقاق حقوق مردم و نه برای رفع قطعی تبعیض ملی در مقابل دولتهای مرکزی، گاهاً به سیاست "جنگ و مذاکره" و آمادگی برای بند و بست با بورژوازی مرکزی روی آورده اند. اکنون به جنگ آمریکا و اسرائیل امید بسته اند. شعار و پلاتفرم "فدرالیسم" که قبلترها و سالیان متمادی به نام "خودمختاری" مطرح میشد، به این منظور تعبیه شده است. در نتیجه فدرالیسم طرحی برای رفع تبعیض ملی و برچیدن ستم ملی نیست، بلکه به زعم خودشان با به رسمیت شناسی دسته بندی "ملت بالا دست و پایین دست" و به نظر تقسیم مردم به شهروند "درجه اول و درجه دوم" طرحی

چماق "تجزیه طلبی" و ایده "فدرالیستی"!

دو روی سکه تحمیل جنگ و خون به تحولات ایران

رحمان حسین زاده

اخیراً یکی از کمیسیونهای پارلمان هلند جلسه ای برای بررسی "آینده ایران" برگزار کرده است. کمیسیون معلوم الحال از عناصر رهبری جریانات دست راستی جنگ طلب اپوزیسیون ایران از جمله افراد بدنامی مثل رضا پهلوی و عبدالله مهتدی برای شرکت در پانلی به این منظور دعوت کرده بود. رضا پهلوی حاضر نشد، در پانل مشترک در کنار مهتدی بنشیند. سپس هرکدام جداگانه سخنان خود را ارائه کرده اند. مشاوران و نزدیکان به رضا پهلوی در توضیح این رفتار رضا پهلوی گفته اند: "علت در اختلافات عمیق میان سلطنت طلبان و جریانات کرد بر سر تمامیت ارضی و موضوع تجزیه طلبی است". در پاسخ مهتدی گفته است: "او برای بیان نظرات خود شرکت کرده، در ساختار آینده ایران حقوق ملیتها و اقوام از جمله کردها با طرح فدرالیسم باید تضمین شود".

این دو یار کنفرانس شکست خورده "جرج تاون" هر دو به نمایندگی از جریان و سازمان متبوعشان برای هم پیمانی نظامی با ارتشهای آمریکا و اسرائیل در جنگ ۴۰ روزه امسال رقابت داشتند. هر دو جریان و این دو فرد و کل اپوزیسیون دست راستی پرو جنگ آمریکا و اسرائیل بازنده اصلی این جنگ ویرانگر، به جای قبول شکستهای پی در پی و کنار رفتن از صحنه سیاست، هنوز هم به امیدهای واهی در بارگاه پارلمانها و دولتهای غربی به دیروزی مشغولند. نکته قابل توجه تر هر دو اولی به نمایندگی از ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و دومی به نمایندگی از ناسیونالیسم کرد، یکی بر پافشاری بر ایده "تمامیت ارضی و اتهام تجزیه طلبی" به مثابه نقشه شناخته شده لشکرکشی و سرکوبگری علیه مردم و دیگری در مقابل با طرح "فدرالیسم" به عنوان نسخه تشدید تفرقه ملی و جنگ بین مردم، در راستای تحمیل سناریوی سیاه در تحولات آتی ایران گام برمیدارند. لذا لازمست اهداف و سیاستهای جنبش و جریانات ناسیونالیستی به طور کلی و در این دوره مشخص، سیاستها و کارکرد ناسیونالیسم ایرانی و سلطنت طلبان و ناسیونالیسم و فدرالیستهای کردستان را پیش از پیش افشا کرد و باید آنها را منزوی کرد.

تمامیت ارضی: شعار و پلاتفرم ناسیونال شوونیسم ایرانی!

هر بار خیزشهای اعتراضی در جامعه ایران برجسته میشود و یا در دوره اخیر که جنگ تحمیل شد و شرایط جنگی به وجود آمد، ناسیونالیسم ایرانی و ناسیونالیسم کرد تلاش کرده اند، مسئله ملی و قومی را در اوضاع سیاسی برجسته کنند. رضا پهلوی به نیابت از ناسیونالیسم

چماق "تجزیه طلبی" و ایده "فدرالیستی":

دو روی سکه تحمیل جنگ و خون به تحولات ایران ...

برای نهادینه کردن تبعیض و ستم ملی و لاجرم ماندگار کردن شکاف ملی است. به همین دلیل به راه حل کارساز حل مسئله ملی و پایان دادن به ستم ملی که همانا مراجعه به آرای مردم در یک referendum به رسمیت شناخته شده بین المللی و رأی دادن به جدایی و تشکیل دولت مستقل در کردستان و یا ماندن در چهارچوب کشوری با تضمین حقوق شهروندی مساوی که ما کمونیستها مطرح میکنیم، نه تنها تن نمیدهند، بلکه دشمنی میکنند.

فدرالیستها برای توجیه فلسفه وجودی خود به نهادینه کردن این شکاف و دسته بندی و ماندگاری تبعیض ملی احتیاج دارند. همانطور که ناسیونالیسم عظمت طلب ایران برای توجیه فلسفه وجودی خود به "تجزیه طلب" نیاز دارد، فدرالیستها هم برای توجیه موجودیت خود به وجود دولت ناسیونال شوونیستی سرکوبگر در مرکز احتیاج دارند. در پشت صحنه این فصل مشترک ارتجاعی، نقشه های جنگ و خونریزی و بده بستانهای ضد مردمی را بارها و بارها شاهد بودیم.

فدرالیسم در عین حال تعصبات و عرق ملی و دسته بندی ملی را باد میزند. تفرقه در صفوف کارگران و مردم و انسانهای سالها زندگی کرده و همسایه باهم را براساس هویت کاذب ملی و برای تقسیم "خاک و زمین" به جان هم میندازند. میخواهند جنگ و پاکسازی ملی و قومی را به جامعه تحمیل کنند. در همین دوران نمونه های دردناک جنگ و خونریزی بر اساس تفرقه ملی در بالکان و افغانستان و عراق و لیبی و رواندا و سوریه ... شاهد بودیم. ناسیونالیسم ایرانی و فدرالیستها میخواهند چنین سرنوشتی را بر مردم تحمیل کنند. طرح و نقشه این جریانات ضد جنبشهای اعتراضی مردم، ضد کارگری و ضد مردمی و به معنای دقیق کلمه عقب مانده و ارتجاعی اند.

واضح است این طرحها و نیروهای پرچمدار آنها بیش از پیش لازمست افشاء و منزوی شوند. اما صرفاً آگاهگری و افشاگری کافی نیست. در مقابل طرح و آلترناتیو جریانات راست، طرح و آلترناتیو چپ و سوسیالیستی با همه توان لازمست به میدان کشیده شود. در مقابل رهبری و نیروی سیاسی و اجتماعی متشکل راست، رهبری و نیروی سیاسی و اجتماعی سازمانیافته چپ را باید در صحنه جدال طبقاتی و مبارزاتی تضمین کنیم. تلاش مبارزاتی نیروهای چپ و کمونیست در داخل و خارج کشور لازمست در چنین مسیری کانالیزه شود و چنین قطب نمایی داشته باشد. ما به سهم خود در این راستا میکوشیم.

واحدهای گارد آزادی، ضامن تأمین امنیت مردم را ایجاد کنیم!

مردم، جوانان!

در شرایط جنگ ویرانگر، گسترش بی ثباتی و ناآمنی در جامعه و در سطح شهر و محله و محل زندگی و منطقه و سراسر کشور از پدیده های مخرب و آزاردهنده است. نیروی نظامی و سرکوبگر جمهوری اسلامی خود سرمنشأ و تشدید کننده ناآمنی هستند. به علاوه حضور نیروی مسلح جریانات غیر مسئول بورژوازی، و به علاوه میلیشیای باندهای سناریو سیاهی و ضد مردمی تهدید جدی علیه روال طبیعی زیست جامعه هستند. برای تأمین امنیت مردم، مبتکرانه واحدهای گارد آزادی را در محله و شهر و محل زیست و هر منطقه که لازم است ایجاد کنیم. جوانان متعهد و پرشور با تشکیل واحدهای ۳ تا ۵ نفره میتوانند ستون محکم واحدهای گارد آزادی مردم باشند.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

اسفند ۱۴۰۴

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

دادگاه وجدان بشریت (۲)

ادعای نامه کمونیسم کارگری علیه رضا پهلوی

علی جوادی



بنیادین دارد: در این راه، مردم عاملین اصلی آزادی‌اند. این کم مشقت ترین راه است. این بدیل مردم را قربانی نمیکند.

متهم می‌گوید: راه دیگری وجود نداشت.

دادگاه پاسخ می‌دهد: این جمله، بیش از آنکه یک واقعیت تاریخی باشد، اعتراف به شکست یک استراتژی

سیاسی است. اینکه شما راه دیگری نمی‌شناختید، دلیل نمی‌شود که راه دیگری وجود نداشته باشد.

اگر این استدلال پذیرفته شود، باید نتیجه گرفت که هیچ مردمی هرگز خود را آزاد نکرده و آزادی همواره محصول بمباران و مداخله قدرت‌های رقیب بوده است. اما تاریخ چنین حکمی صادر نمی‌کند. این دفاعیه، بیش از آنکه جمهوری اسلامی را نیرومند نشان دهد، مردم ایران را ناتوان فرض می‌کند. گویی جامعه‌ای که ده‌ها سال علیه جمهوری اسلامی مبارزه کرده، میلیون‌ها کارگر، زن، جوان، معلم، دانشجو و بازنشسته را به میدان آورده، هیچ توانایی برای تغییر سرنوشت خود ندارد و تنها امیدش باید به بمب‌افکن‌های دولت‌های رقیب باشد. دادگاه این نگاه را نه تحلیل سیاسی، بلکه نفی نقش مردم در تاریخ برای توجیه جنگ می‌داند.

کمونیسم کارگری از نقطه مقابل این اندیشه حرکت می‌کند. ما مردم را نه تماشاگر، بلکه نیروی تعیین کننده تاریخ می‌دانیم. از همین رو، سرنوشتی جمهوری اسلامی را نه پروژه دولت‌های خارجی، بلکه وظیفه و دستاورد مبارزه سازمان یافته مردم ایران می‌دانیم. جمله "راه دیگری وجود نداشت"، در حقیقت بیانگر یک واقعیت نیست؛ بیانگر افق سیاسی گوینده آن است.

متهم می‌گوید: هدف من آزادی ایران بود.

دادگاه پاسخ می‌دهد: دادگاه در انگیزه خوانی افراد وارد نمی‌شود. ممکن است متهم صادقانه باور داشته باشد که هدفش آزادی ایران بوده است. اما در هیچ دادگاهی، صرف ادعای یک هدف والا، وسیله‌ای را که برای رسیدن به آن انتخاب شده از داوری خارج نمی‌کند. هدف وسیله را توجیه نمیکند. اگر چنین اصلی پذیرفته شود، دیگر هیچ جنایتی قابل محاکمه نخواهد بود.

تقریباً همه جنگ‌های تاریخ با ادعا و شعار آزادی، امنیت، نجات مردم، مبارزه با استبداد یا دفاع از تمدن آغاز شده‌اند. تاریخ اما دولت‌ها و سیاستمداران را با شعارهایشان قضاوت نمی‌کند؛ با نتایج اعمالشان قضاوت می‌کند. اگر کسی برای نجات گروگان‌ها، ساختمانی را با همه ساکنانش منفجر کند، دادگاه تنها به این دلیل که "نیتش نجات انسان‌ها بود" او را تبرئه نمی‌کند. زیرا در تمدن امروز، مشروعیت هدف، مشروعیت وسیله را تضمین نمی‌کند.

دادگاه همین اصل را درباره این پرونده نیز به کار می‌برد.

این نوشته ادامه کیفرخواست فرضی کمونیسم کارگری در "دادگاه وجدان بشریت" است؛ موضوع این رسیدگی، تنها یک پرسش سیاسی، اخلاقی و تاریخی است: اگر ادعای رضا پهلوی مبنی بر نقش مؤثر در به جریان افتادن جنگ علیه ایران را، همان گونه که خود بیان کرده است، مبنا قرار دهیم، مسئولیت ناشی از این ادعا چیست؟

در بخش نخست، مبانی این کیفرخواست و موضوع اتهام تشریح شد. در این بخش، دادگاه به دفاعیات احتمالی متهم و رایج‌ترین استدلال‌های مدافعان این سیاست می‌پردازد؛ دفاعیاتی که می‌کوشند جنگ را به نام آزادی توجیه کنند یا مسئولیت سیاسی و اخلاقی آن را انکار نمایند. این دادگاه، نه درباره نیت افراد، بلکه درباره منطق سیاست‌ها و پیامدهای آنها برای مردم ایران داوری می‌کند.

متهم می‌گوید: اگر جنگ راه حل نیست، شما چه راهی برای سرنوشتی جمهوری اسلامی دارید؟

دادگاه پاسخ می‌دهد: اختلاف این دادگاه با متهم، بر سر ضرورت سرنوشتی جمهوری اسلامی نیست. اختلاف بر سر این پرسش است که چه نیرویی جامعه را آزاد می‌کند؟

متهم پاسخ می‌دهد: دولت‌های خارجی و ماشین جنگی آنها. **دادگاه پاسخ دیگری دارد:** مردم ایران. این تنها یک اختلاف تاکتیکی نیست؛ دو نگاه کاملاً متفاوت به تاریخ است. در نگاه متهم، مردم ناتوان‌اند و آزادی باید از بیرون به آنان اعطا شود.

در نگاه این دادگاه، مردم خود آفرینندگان آزادی‌اند و هیچ قدرت خارجی نمی‌تواند آزادی را به جامعه‌ای هدیه کند. تمام دستاوردهای بزرگ آزادی خواهانه تاریخ، از حق تشکل و اعتصاب کارگران تا آزادی‌های مدنی و حقوق زنان، محصول مبارزه مردم بوده است، نه هدیه ماشین جنگی و کشتار ارتش‌های میلیتاریستی.

ارتش‌ها ممکن است حکومتی را ساقط کنند؛ اما نمی‌توانند آزادی، برابری و حاکمیت مردم را با موشک و بمب بنا کنند. کمونیسم کارگری نیز دقیقاً از همین موضع سخن می‌گوید. جمهوری اسلامی باید سرنگون شود؛ اما نه به دست دولتهایی که خود در نقاط مختلف جهان کارنامه‌ای آکنده از جنگ، اشغال و کشتار غیرنظامیان دارند.

بعلاوه، بدیل جنگ، تسلیم نیست. بدیل جنگ، بقای جمهوری اسلامی هم نیست. بدیل جنگ، انقلاب مردم، اعتصاب عمومی، سازمان یابی طبقه کارگر، شوراها و مردم و گسترش جنبش‌های آزادی‌خواه و برابری طلب است. ممکن است این راه دشوارتر باشد، اما یک تفاوت

دادگاه وجدان بشریت (۲)

ادعای نامه کمونیسم کارگری علیه رضا پهلوی ...

اگر جنگی جان مردم، کودکان، بیماران، کارگران و شهروندان عادی را گرفته است، صرف ادعای "آزادی" مسئولیت سیاسی و اخلاقی کسانی را که در تحقق آن نقش داشته‌اند از میان نمی‌برد. آزادی را باید در زندگی مردم دید، نه در نام عملیات نظامی.

متهم می‌گوید: "اگر این حمله انجام نمی‌شد، جمهوری اسلامی سقوط نمی‌کرد."

دادگاه پاسخ می‌دهد: این دفاعیه، پیش از هر چیز، یک ادعای اثبات نشده است. هیچ‌کس نمی‌تواند با قطعیت بگوید اگر جنگ رخ نمی‌داد، جامعه ایران چه مسیری را طی می‌کرد. اما حتی اگر دادگاه، صرفاً برای پیشبرد بحث، این فرض را موقتاً بپذیرد، پرسش اصلی همچنان باقی می‌ماند. آیا هر وسیله‌ای برای رسیدن به یک هدف مجاز است؟ اگر فردا کسی ادعا کند که با کشتار هزاران هزار غیرنظامی می‌توان آزادی را سریع‌تر به دست آورد، آیا صرف "کارآمد" بودن یک روش، آن را مشروع نیز می‌کند؟ دادگاه میان "ممکن است مؤثر باشد" و "مجاز است" تفاوت قائل می‌شود. بسیاری از اعمال می‌توانند در کوتاه مدت مؤثر باشند؛ شکنجه، اعدام، گروگان‌گیری، ترور و بمباران نیز گاه به اهدافی سیاسی منجر شده‌اند. اما تمدن امروز، آنها را به همین دلیل مشروع نمی‌شناسد. دادگاه نیز همین معیار را به کار می‌گیرد.

متهم می‌گوید: "آمریکا و اسرائیل خودشان تصمیم گرفتند؛ تصمیم‌گیرنده اصلی آنها بودند."

دادگاه پاسخ می‌دهد: اگر چنین است، دادگاه یک پرسش ساده مطرح می‌کند: پس چرا نتیجه این جنگ را به نام خود ثبت کردید؟ اگر نقشی در تحقق این حمله نداشتید، جمله "این حمله حاصل اقدامات من بود" چه معنایی دارد؟ و اگر این جمله را درست می‌دانید، دیگر نمی‌توانید هم زمان خود را فاقد هرگونه نقش مؤثر معرفی کنید. این دو ادعا با یکدیگر جمع نمی‌شوند. یا اقدامات شما مؤثر بوده است؛ همان‌گونه که خود ادعا کرده‌اید. یا مؤثر نبوده است؛ در این صورت، آنچه بیان شده صرفاً یک ادعای تبلیغاتی و بزرگ‌نمایی سیاسی بوده است. دادگاه هنوز درباره میزان واقعی نقش متهم داوری نمی‌کند. دادگاه تنها می‌گوید کسی نمی‌تواند هم افتخار یک واقعه را مطالبه کند و هم هنگام بررسی پیامدهای همان واقعه، خود را صرفاً یک تماشاگر معرفی کند.

متهم می‌گوید: "من فقط مخالف جمهوری اسلامی هستم."

دادگاه پاسخ می‌دهد: دادگاه این دفاعیه را نمی‌پذیرد، زیرا هیچ ارتباطی با موضوع اتهام ندارد. هیچ‌کس در این دادگاه به دلیل مخالفت با جمهوری اسلامی محاکمه نمی‌شود. برعکس، اگر مخالفت با جمهوری اسلامی جرم بود، نخستین متهمان این دادگاه میلیون‌ها انسانی بودند که طی بیش از چهار دهه علیه این حکومت مبارزه کرده‌اند.

کمونیسم کارگری نیز از نخستین روز موجودیت جمهوری اسلامی برای سرنگونی انقلابی آن مبارزه کرده است. بنابراین، مخالفت با جمهوری اسلامی نه اتهام است و نه موضوع اختلاف. موضوع این پرونده چیز دیگری است. متهم خود مدعی شده است که: "این حمله حاصل اقدامات من بود". دادگاه نیز تنها همین ادعا را بررسی می‌کند.

میان مخالفت با یک حکومت و مشارکت در پیشبرد جنگی که قربانیان آن مردم همان کشورند، تفاوتی اساسی وجود دارد. اولی یک موضع سیاسی است. دومی، اگر ادعای متهم درست باشد، موضوع بررسی مسئولیت سیاسی، اخلاقی و تاریخی است. این دو را نمی‌توان با یکدیگر جایگزین کرد.

متهم می‌گوید: "من فقط لابی کردم."

دادگاه پاسخ می‌دهد: دادگاه لابی‌گری را محاکمه نمی‌کند. هر روز هزاران انسان برای آزادی زندانیان سیاسی، لغو مجازات اعدام، دفاع از حقوق زنان، حمایت از کارگران یا ارسال کمک‌های انسان‌دوستانه کمپین می‌کنند. کمپین با لابی، فی‌نفسه نه جرم است و نه فضیلت. آنچه موضوع قضاوت قرار می‌گیرد، هدف، موضوع و پیامد آن است. اگر کسی برای لغو اعدام تلاش کند، مسئولیت اخلاقی آن نیز متناسب با همان هدف سنجیده می‌شود. اگر کسی برای آغاز جنگی لابی کند که خود مدعی است به وقوع پیوسته، مسئولیت سیاسی و اخلاقی او نیز در ارتباط با همان اقدام بررسی می‌شود. در هیچ دادگاهی، عمل را جدا از نتیجه مورد ادعای عامل آن بررسی نمی‌کنند.

متهم می‌گوید: "من ماشه را نکشیدم."

دادگاه پاسخ می‌دهد: درست است. هیچ‌کس چنین ادعایی نکرده است. در پرونده‌های کیفری نیز میان آمر، مباشر، معاون، مشوق، طراح و پشتیبان تفاوت وجود دارد. تفاوت در نوع مسئولیت، به معنای فقدان مسئولیت نیست. اگر کسی خود را طراح یک سرقت معرفی کند، نمی‌تواند با این استدلال که شخص دیگری قفل را شکسته است، از هرگونه مسئولیت مبرا شود. اگر کسی خود را سازمان دهنده یک عملیات جنایی معرفی کند، این پاسخ که "من شخصاً ماشه را نکشیدم" موضوع مسئولیت را از میان نمی‌برد. دادگاه نیز هرگز ادعا نکرده است که متهم شخصاً جنگ را آغاز کرده یا فرمان حمله را صادر کرده است. دادگاه فقط از او می‌پرسد: اگر خود شما نتیجه این جنگ را حاصل اقدامات خویش معرفی کرده‌اید، چرا هنگام سخن گفتن از پیامدهای همان جنگ، ناگهان خود را صرفاً یک تماشاگر معرفی می‌کنید؟

متهم می‌گوید: "این فقط یک اظهار نظر سیاسی بود."

دادگاه پاسخ می‌دهد: اگر چنین است، چرا آن را با افتخار بیان کردید؟ چرا نگفتید با جنگ مخالف بودید؟ چرا نگفتید برای جلوگیری از حمله تلاش کرده‌اید؟ هیچ‌کس شما را مجبور نکرد که نتیجه این حمله را به نام خود ثبت کنید. این سخن نه در بازجویی بیان شده بود، نه زیر فشار، نه در شرایط اجبار، با اختیار کامل گفته شد.

دادگاه وجدان بشریت (۲)

ادعای نامہ کمونیسم کارگری علیه رضا پهلوی ...

دادگاه نیز همان سخن را مبنای رسیدگی قرار داده است. در حقیقت، بزرگترین امتیازی که این دادگاه به متهم داده، این است که گفته‌های خود او را جدی گرفته است.

متهم می‌گوید:

"اگر من این کار را نمی‌کردم، افراد دیگری این حمله را انجام می‌دادند."

دادگاه پاسخ می‌دهد: ممکن است. اما این دفاع، پاسخ پرسش دادگاه نیست. اگر واقعاً حضور یا عدم حضور شما هیچ تفاوتی در وقوع این حمله نداشته است، چرا پس از وقوع آن گفتید: "این حمله حاصل اقدامات من بود"؟ اگر اقدامات شما هیچ نقشی نداشته، آن ادعا نادرست بوده است. و اگر آن ادعا درست بوده، نمی‌توان هم زمان گفت که نبودن شما نیز هیچ تغییری ایجاد نمی‌کرد. این دو نظر از نظر منطقی با یکدیگر ناسازگارند.

دادگاه در اینجا با یک تناقض رو به رو است. یا متهم در بیان نقش خود اغراق کرده است. یا اکنون در حال کوچک جلوه دادن همان نقشی است که پیش‌تر با افتخار از آن سخن گفته بود. هر دو ادعا نمی‌توانند هم زمان حقیقت داشته باشند. و دادگاه از متهم می‌خواهد پیش از هر دفاع دیگری، این تناقض را توضیح دهد.

متهم می‌گوید: جمهوری اسلامی مقصر اصلی است."

دادگاه پاسخ می‌دهد: دادگاه این بخش از دفاع متهم را می‌پذیرد. جمهوری اسلامی بزرگ‌ترین متهم این دادگاه است. پرونده این حکومت، پرونده چهار دهه اعدام، شکنجه، سرکوب، فقر، تبعیض، تروریسم دولتی، کشتار معترضان، نابودی آزادی‌های سیاسی و به گروگان گرفتن زندگی میلیون‌ها انسان است. کمونیسم کارگری نه تنها این مسئولیت را انکار نمی‌کند، بلکه از نخستین روز موجودیت جمهوری اسلامی، برای سرنگونی انقلابی آن مبارزه کرده و خواهان محاکمه همه عاملان این جنایات بوده است.

اما دادگاه پرسش دیگری مطرح می‌کند. آیا وجود یک جنایتکار، مسئولیت جنایتکار دیگر را از میان می‌برد؟ اگر چنین اصلی پذیرفته شود، دیگر هیچ دادگاهی نباید تشکیل شود. هر متهمی کافی است به جنایتکاری بزرگ‌تر اشاره کند و بگوید: "اول او را محاکمه کنید". در این صورت، نه تنها عدالت اجرا نمی‌شود، بلکه مسئولیت فردی نیز به کلی از میان می‌رود. وجود جمهوری اسلامی، مسئولیت جمهوری اسلامی را ثابت می‌کند. اما مسئولیت جمهوری اسلامی، مسئولیت دیگران را از بین نمی‌برد. دادگاه میان این دو هیچ تناقضی نمی‌بیند. همان‌گونه که می‌توان

هم زمان رهبران جمهوری اسلامی را به دلیل جنایت علیه مردم محاکمه کرد، کسانی را نیز که خود مدعی نقش در به جریان انداختن جنگ علیه همان مردم هستند، مورد پرسش قرار داد. عدالت با مقایسه جنایتکاران آغاز نمی‌شود. با بررسی مسئولیت هر فرد آغاز می‌شود.

متهم می‌گوید: مردم از این حمله استقبال کردند."

دادگاه پاسخ می‌دهد: فرض کنیم چنین بوده است. آیا استقبال بخشی از جامعه، معیار عدالت است؟ اگر روزی اکثریتی از مردم از شکنجه، اعدام یا تبعیض نژادی حمایت کنند، آیا آن اعمال مشروع می‌شوند؟ اگر میلیون‌ها نفر از جنگی حمایت کنند که جان غیرنظامیان را می‌گیرد، آیا قربانیان آن جنگ دیگر قربانی نیستند؟ دادگاه با شمارش دست‌های برافراشته رأی صادر نمی‌کند. حقوق انسان با نظرسنجی تعیین نمی‌شود. وظیفه دادگاه دفاع از اصولی است که حتی در برابر هیجان، تبلیغات، نفرت و اکثریت نیز پابرجا می‌مانند. در غیر این صورت، هیچ اقلیتی در هیچ جامعه‌ای از امنیت حقوقی برخوردار نخواهد بود.

متهم می‌گوید: پس شما از جمهوری اسلامی دفاع می‌کنید."

دادگاه پاسخ می‌دهد: این، قدیمی‌ترین شیوه فرار از پاسخ است. هرگاه استدلالی برای دفاع از یک سیاست وجود نداشته باشد، مخالف آن سیاست به طرفداری از دشمن متهم می‌شود. با همین منطق، هر مخالف جنگ، دوست دیکتاتور معرفی می‌شود. هر مخالف اعدام، دوست جنایتکار. هر مخالف شکنجه، دشمن امنیت. این شیوه، جای استدلال را با برجسب‌زنی عوض می‌کند. دادگاه نه از جمهوری اسلامی دفاع می‌کند و نه از دولت‌های جنگ طلب.

کمونیسم کارگری هر دو را محکوم می‌کند. هم حکومتی را که چهار دهه مردم ایران را سرکوب کرده است. و هم سیاستی را که آزادی مردم را بر بال بمب‌افکن‌های قدرت‌های خارجی جست‌وجو می‌کند. دادگاه هیچ یک از این دو را آلترناتیو دیگری نمی‌داند.

متهم می‌گوید: پس شما رضا پهلوی را با خامنه‌ای یکی می‌دانید."

دادگاه پاسخ می‌دهد: خیر. دادگاه هرگز چنین حکمی صادر نکرده است. خامنه‌ای رهبر حکومتی بود که نزدیک به نیم قرن ماشین سرکوب، اعدام، شکنجه، جنگ‌افروزی و تروریسم دولتی را هدایت کرده است. پرونده او، از نظر دامنه و ابعاد جنایت، به مراتب سنگین‌تر از موضوع این رسیدگی است. اما تفاوت در میزان مسئولیت، به معنای فقدان مسئولیت نیست. در همه نظام‌های حقوقی، آمر، مباشر، معاون و شریک در یک جرم، مسئولیت‌های متفاوتی دارند. تفاوت مسئولیت‌ها، هیچ‌یک را بی‌گناه نمی‌کند. دادگاه نیز دقیقاً همین اصل را به کار می‌گیرد.

متهم می‌گوید: تاریخ مرا تبرئه خواهد کرد."

دادگاه پاسخ می‌دهد: ممکن است. تاریخ بارها جنایتکاران را نیز قهرمان معرفی کرده است. قدرت‌های پیروز، بارها تاریخ رسمی خود را نوشته‌اند. اما این دادگاه، دادگاه قدرت‌های پیروز نیست.

دادگاه وجدان بشریت (۲)

ادعای نامه کمونیسم کارگری علیه رضا پهلوی ...

دادگاه وجدان بشریت است. در این دادگاه، معیار قضاوت نه پیروزی در جنگ، نه قدرت سیاسی و نه موفقیت تبلیغاتی است. معیار، زندگی انسان است. صدای کودکانی که کشته شدند. مادرانی که فرزندان را دفن کردند. کارگرانی که زیر آوار ماندند. بیمارانی که درمانشان متوقف شد. و جامعه‌ای که میان دو ماشین مرگ گرفتار شد. ممکن است فاتحان تاریخ خود را بنویسند. اما وجدان بشریت، معمولاً با کسانی که آزادی را از دهانه موشک وعده دادند، مهربان نبوده است.

ختم رسیدگی

رئیس دادگاه: دفاعیات متهم شنیده شد. موضوع این رسیدگی، مسئولیت سیاسی، اخلاقی و تاریخی ناشی از ادعایی است که خود متهم با اختیار کامل مطرح کرده است. دادگاه تنها یک فرض را پذیرفته است: اینکه متهم، همان اندازه که خود ادعا کرده، در تحقق این جنگ نقش داشته است. بر همین مبنا، تمام دفاعیات مطرح شده مورد بررسی قرار گرفت.

دادگاه به این نتیجه می‌رسد که هیچ‌یک از این دفاعیات، اصل مسئولیت را منتفی نمی‌کند. مخالفت با جمهوری اسلامی، مسئولیت ناشی از مشارکت در پیشبرد یک جنگ را از میان نمی‌برد. ادعای آزادی، جنایت علیه مردم را مشروع نمی‌کند. مقایسه با جنایات جمهوری اسلامی، مسئولیت دیگران را ساقط نمی‌کند. و افتخار به یک واقعه، از مسئولیت نسبت به پیامدهای همان واقعه جداشدنی نیست. دادگاه در این مرحله تنها اعلام می‌کند که دفاعیات متهم برای رفع مسئولیت سیاسی، اخلاقی و تاریخی کافی نیست. رسیدگی به سایر ابعاد این پرونده و صدور رأی نهایی، پس از تکمیل کیفرخواست ادامه خواهد یافت.

در پایان: ادعای نامه کمونیسم کارگری

به حزب کمونیست کارگری -

حکمتیست کمک مالی کنید!

این پرونده تنها درباره یک فرد نیست. موضوع این رسیدگی، محاکمه یک سیاست است. سیاستی که مردم را از صحنه تاریخ حذف می‌کند و ماشین جنگی و کشتار دول تروریستی را جایگزین اراده آنان می‌سازد. سیاستی که آزادی را نه محصول مبارزه آگاهانه مردم، بلکه نتیجه بمباران شهرها و مداخله ارتش‌های خارجی معرفی می‌کند. سیاستی که شکست خود در سازمان‌دهی مردم را با دعوت به جنگ جبران می‌کند و سپس ویرانی همان جامعه را "هزینه آزادی" می‌نامد. کمونیسم کارگری این سیاست را، صرف نظر از اینکه حامل آن چه کسی باشد، محکوم می‌کند.

ما جمهوری اسلامی را حکومتی جنایتکار می‌دانیم که باید به دست مردم ایران سرنگون شود و سران آن به جرم دهه‌ها سرکوب، اعدام، شکنجه، تبعیض، فقر، جنگ‌افروزی و جنایت علیه مردم محاکمه شوند. اما درست به همین دلیل، با هر سیاستی که آزادی مردم را به ماشین جنگی دولت‌های دیگر گره بزند نیز مرزبندی می‌کنیم. ما میان جمهوری اسلامی و جنگ یکی را انتخاب نمی‌کنیم. میان استبداد داخلی و بمباران خارجی یکی را انتخاب نمی‌کنیم. میان دو ماشین مرگ، یکی را "آزادی" نمی‌نامیم.

آلترناتیو ما روشن است. سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی به دست مردم. قدرت سازمان‌یافته طبقه کارگر. قیام کارگری. شوراهای مردم. آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی. برابری کامل زن و مرد. لغو هرگونه تبعیض. رفاه همگانی. و استقرار جامعه‌ای که در آن، نه سرنوشت مردم در بیت رهبری تعیین شود و نه در اتاق‌های جنگ قدرت‌های جهانی.

این ادعای نامه، تنها علیه یک متهم نیست. اعلام جرم علیه هر سیاستی است که می‌خواهد "آزادی" را بر ویرانه‌های زندگی مردم بنا کند. دادگاه تاریخ، در نهایت نه با ادعاهای سیاستمداران، بلکه با سرنوشت انسان‌ها داوری خواهد کرد. و این دادگاه، دیر یا زود، برگزار خواهد شد. ما در صف اول مدعیان علیه رژیم اسلامی و تمامی کسانی که در جنایت علیه مردم نقش داشتند، قرار خواهیم داشت.

۹ جولای ۲۰۲۶

برنامه های تلویزیون پرتو،

رسانه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست را بطور

زنده از طریق کانال آلترناتیو شورایی در اینترنت

دنبال کنید و به کارگران و دوستانتان معرفی کنید.

آدرس خط زنده:

<https://alternative-shorai.tv/>

نه قومی، نه مذهبی، هویت انسانی!

شهری کوچک و اتفاقاتی بزرگ

به یاد کوچ مردم مریوان در تابستان سال ۱۳۵۸

همایون گدازگر

در تاریخ مبارزات مردم کردستان ماه تیر در شهر مریوان یادآور حوادثی است که باید نسل امروز جامعه کردستان و این شهر همواره از آن آگاه باشند. مبارزات مردم شهر مریوان نظر به پیشینه مبارزات طبقاتی و ضد رژیم سابق سلطنتی، سابقه طولانی تری از عمر جمهوری اسلامی داشته است. بهمین دلیل وارد شدن به قیام در این شهر برای کمونیستها در واقع ادامه همان صف آرایی گذشته بود با این تفاوت که صف ضد انقلاب اکنون یک پشتیبان جدید پیدا کرده بود، و آن جریان مذهبی خمینی و جمهوری اسلامی بود. در جریان قیام حرکت‌های انقلابی در این شهر اساساً بوسیله انقلابیون و کمونیستها رهبری می شد.

از مبارزات زنان، دانش آموزان و کارگران تا مبارزه علیه فئودالها و مرتجعین، از خلع سلاح شهربانی و پایگاههای نظامی رژیم سابق تا اعمال حاکمیت و اداره جامعه، همگی توسط انقلابیون و کمونیستها و بوسیله آنها رهبری می شد. در زمان قیام علیه رژیم سلطنتی و روی کار آمدن جمهوری اسلامی، فضای سیاسی کردستان چپ و آزادیخواهانه بود و مرتجعین و جریانات مذهبی قدرت زیادی نداشتند. با اینحال جمهوری اسلامی بعد از روی کارآمدن، علیه انقلاب و دستاوردهای آن در کردستان هم مثل بقیه نقاط ایران شروع به توطئه و از این طریق بازپس گرفتن دستاوردهای انقلاب کرد. حمله به دانشگاه ها، زنان، کارگران بیکار و سازمانهای چپ در سطح سراسری، در کردستان مصادف بود با سازمان دادن جریانات مذهبی از قبیل "مکتب قرآن" (جریان مفتی زاده)، فئودالها و کهنه ساواکی ها در کردستان در مقابل مدافعان انقلاب و دستاوردهای آن.

در شهر مریوان با توجه به سابقه قدیمی این صف آرایی، مرزبندیها خیلی روشن بودند. صف ارتجاع در مقابل انقلابیون که در میان مردم شهر محبوب بوده و تشکلهای و نیروی مسلح خود یعنی ستاد حفاظتی شهر را در دست داشتند در موضع دفاعی بودند. کار آنها ترور و پرتاب شبانه نارنجک به منزل انقلابیون و اعضای شورای شهر بود و جرئت اعلام حضور علنی را نداشتند. جمهوری اسلامی از طریق این عوامل مزدور بخوبی از وضع مریوان و تناسب قوا در آن مطلع بود. بهمین خاطر در فکر ضربه زدن به تشکیلات سیاسی و نظامی انقلابیون شهر بود. یکی از توطئه های آنها که از طریق مسلح کردن افراد ناآگاه در



روستاها دورافتاده که بوسیله خوانین از قدرت ساقط شده سازمان داده شد از طرف مردم هوشیار و نیروی مسلح آن خنثی شد (آنها می خواستند از ناآگاهی مناطق دورافتاده استفاده کرده و آنها را علیه انقلابیون مسلح کنند). بعد از آن جریان بد نام قیاده موقت (حزب دمکرات کردستان عراق کنونی) را به کمک گرفتند که شهر را محاصره و به

تهدید و گردنه بگیری و دستگیر کردن انقلابیون پرداختند. اما این توطئه هم با هوشیاری مردم و انقلابیون خنثی شد. در همین زمان بود که جمهوری اسلامی مجبور شد که خود راساً مداخله کند و با دایر کردن اولین مقر سپاه پاسداران در کردستان، شاخه نظامی ارتجاع در مریوان را ایجاد و صف ضد انقلاب را تقویت کرد. پس از مستقر شدن مقر مزدوران، اذیت و آزار جوانان و انقلابیون و ایجاد مزاحمت برای زنان و تبلیغ حجاب و غیره بیشتر شد. به این صورت در واقع حاکمیت تشکلهای موجود و نیروی ستاد نظامی و حفاظتی شهر عملاً به مصاف طلبیده شد. این امر موجب نگرانی مردم شهر شد و می باید برای این دوگانگی فکری می شد.

روز ۲۳ تیر ۱۳۵۸ تظاهراتی به فراخوان تشکلهای شهر برای اعتراض به تبلیغات منفی رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی علیه مردم کردستان سازمان داده شد. تظاهر کنندگان بعد از اتمام تظاهرات در مقابل ساختمان رادیو تلویزیون مریوان، می باید از مقابل مقر پاسداران که در ساختمان روبروی رادیو تلویزیون قرار داشت عبور کنند. اینجا بود که مردم با آنها به گفتگو پرداختند و از آنها خواستند دست از اذیت و آزار مردم بردارند و این مرکز را تعطیل کنند و بگذارند ستاد حفاظت شهر و تشکلهای موجود و شورای شهر کارهایشان را ادامه بدهند. در گیرودار این گفتگو ها یکی از مزدوران عاقبت بسوی جمعیت تیراندازی کرد و سه نفر از تظاهرات، رئوف کهنه‌پوشی، مجد درسید و محمود بالکی را به شهادت رساندند. در نتیجه مردم خشمگین و مسلح همراه نیروهای مسلح اتحادیه دهقانان مریوان که برای حفاظت از تظاهرات به شهر آمده بودند با مزدوران مقر سپاه پاسداران درگیر شدند که در نتیجه آن ۹ نفر از مزدوران کشته شده و مقر سپاه توسط مردم تسخیر و تعطیل شد.

بعد از ظهر این روز تمام مزدوران شهر مریوان از شهر فرار کرده و به پادگان مریوان رفتند. روزنامه اطلاعات با تیتیر درشت نوشت: مقر سپاه در مریوان بوسیله "ضد انقلاب" خلع سلاح شد. از این زمان پادگان مریوان و فرماندهان ارتش با کمک مزدوران فراری از شهر

شهری کوچک و اتفاقاتی بزرگ

به یاد کوچ مردم مریوان در تابستان سال ۱۳۵۸...

مشغول توطئه علیه مردم شهر مریوان و انقلابیون شدند.

فرمانده پادگان به شورای شهر مریوان اخطار کرد که باید مردم و انقلابیون اسلحه های خود را تحویل بدهند در غیر این صورت با زور این کار را خواهند کرد. معلوم بود که مردم و انقلابیون زیر بار چنین خواستی نمی روند و بر عواقب خونبار چنین خواستی واقف بودند. مقامات نظامی و استاندار کردستان وقتی با اراده مصمم مردم و انقلابیون روبرو شدند، این بار به مذاکره و گفتگو با شورای شهر رو آوردند. از بعد از ۲۳ تا ۳۱ تیر سه دور مذاکره بین نمایندگان رژیم و شورای شهر برگزار شد. در این مذاکرات اصرار فرماندهان و نمایندگان دولت بر کنترل شهر توسط نیروهای نظامی رژیم بود که همواره از طرف شورای شهر با آن مخالفت و بر کنترل شهر از طرف مردم تاکید می شد.

روز ۳۱ تیر ماه ۱۳۵۸ مذاکرات عملاً به بن بست رسید و تهدیدهای پادگان با خمپاره باران شهر شدیدتر شد. اینجا بود که بحث کوچ و حفاظت از جان و امنیت مردم از جانب اعضای شورا مطرح شد و عصر همانروز به تمام اهالی شهر مریوان اطلاع داده شد برای در امان ماندن از حملات رژیم شهر را بطرف محل کوچ که قبلاً تعیین شده بود ترک کنند. عصر همان روز اکثر ساکنان شهر بطرف اردوگاهی که بین روستاهای برده رشه و کانی میران تعیین شده بود به راه افتادند و اردوگاه کوچ عملاً برپا شد. انقلابیون و تشکلهای موجود با سازماندهی انواع کارها اداره کوچ و حتی نگهداری از شهر را برای حفاظت از اموال مردم بدست گرفتند. با این حال مذاکره با نمایندگان رژیم و پادگان

مریوان ادامه داشت، همزمان سنگر بندی بر بلندیهای مشرف به پادگان و حفاظت از شهر و زندگی در محل کوچ ادامه داشت و مردم شهر با روحیه بالا از آن پشتیبانی می کردند. امور مالی و تدارکاتی و بهداشت و درمان اردوگاه سازماندهی شده بود. در غروب هر روز در تجمع میدان مرکزی محل کوچ گزارش مذاکرات با رژیم از طرف شورای شهر و اغلب بوسیله رفیق فواد مصطفی سلطانی داده می شد. روزانه سیل کمک مردم از روستاهای اطراف و شهرهای دیگر به محل کوچ می رسید. آوازه کوچ مردم مریوان در تمام ایران پیچید و مورد پشتیبانی احزاب و سازمانها و تشکلهای سراسری قرار گرفت. در کردستان جدا از کمک های مالی و سیاسی از شهرهای دیگر، راهپیمایی شکوهمند مردم مبارز سنندج و بانه و سقز بطرف محل کوچ در همه جا پیچید و موجب دلگرمی و اسقامت بیشتر مردم مریوان گردید.

کوچ مردم مریوان بعد از ۱۴ روز مقاومت و نشان دادن همبستگی و اتحاد مردم، پس از یک دور طولانی مذاکرات شورای شهر و انقلابیون با نمایندگان رژیم و توافق طرفین به پایان رسید و مردم مریوان به شهر بازگشتند. هرچند جمهوری جنایتکار اسلامی بعد از آن در مریوان و کردستان دست به جنایات هولناک ضد بشری زد اما خاطره کوچ، اتحاد و همبستگی مردم یک شهر بعنوان تجربه ای درخشان در تاریخ مبارزات انقلابی کردستان و ایران باقی خواهد ماند.

شرح مفصل زمینه های اجتماعی کوچ، ریزه کاریهای مردم و فعالین آن در آن ۱۴ روز، لحظات پرشور راهپیمایی مردم سنندج و سقز و بانه، بخصوص جزئیات مذاکرات نفس گیر نمایندگان کوچ با جمهوری اسلامی و نقش نیروهای سیاسی، و بالاخره تصمیم به پایان کوچ می تواند خود موضوع یک کتاب و یا سمینارهای متعددی باشد. نوشته حاضر تنها یادآوری این حرکت توده ای مهم بمناسبت فرارسیدن تیر ماه است.

۹ جولای ۲۰۲۶





خانه وجود دارد، اما میلیون‌ها نفر توان پرداخت هزینه آن را ندارند. دانش پزشکی پیشرفت کرده است، اما دسترسی به درمان همچنان برای بسیاری از مردم به توان اقتصادی وابسته است. آموزش گسترش یافته، اما در بسیاری از نقاط جهان به جای حق عمومی، به کالایی برای رقابت تبدیل شده است. سال‌هاست به مردم گفته

می‌شود جهان در مسیر "توسعه" حرکت می‌کند؛ گویی همه کشورها در یک مسیر مشترک قرار دارند و تنها تفاوت آنها سرعت رسیدن به مقصد است. اما تاریخ جهان نشان می‌دهد که توسعه در بسیاری از موارد با روابط نابرابر جهانی همراه بوده است. ثروت انباشته‌شده در مراکز بزرگ اقتصادی جهان را نمی‌توان جدا از تاریخ استخراج منابع، نیروی کار ارزان، استعمار و تقسیم نابرابر قدرت در جهان توضیح داد. پشت بسیاری از کالاهای ارزان و فناوری‌های پیشرفته، زنجیره‌ای از کار انسانی وجود دارد که بخش بزرگی از آن در شرایطی بسیار دشوار انجام می‌شود.

امروز نیز این مناسبات ادامه دارد، اگرچه شکل آنها تغییر کرده است. مواد اولیه فناوری‌های جدید، انرژی، منابع طبیعی و نیروی کار ارزان همچنان بخشی از پایه اقتصاد جهانی هستند. جنگ‌ها، تحریم‌ها، بحران‌های انرژی و رقابت قدرت‌های بزرگ نیز تنها رویدادهای سیاسی جدا از اقتصاد نیستند؛ آنها در جهانی رخ می‌دهند که منابع، بازارها و مسیرهای تجاری همچنان موضوع رقابت قدرت‌ها هستند.

در این میان، انسان عادی اغلب نخستین قربانی است. کارگری که با افزایش قیمت‌ها و کاهش قدرت خرید روبه‌رو می‌شود، خانواده‌ای که به دلیل جنگ یا بحران اقتصادی مجبور به مهاجرت می‌شود، یا نسلی که آینده خود را در سایه بی‌ثباتی از دست می‌دهد، هزینه تصمیم‌هایی را می‌پردازد که خود در آن نقشی نداشته است. اما سرمایه‌داری امروز فقط با کارخانه و نیروی کار فیزیکی شناخته نمی‌شود. این نظام در دهه‌های اخیر شکل تازه‌ای پیدا کرده است؛ شکلی که در آن داده، فناوری و کنترل اطلاعات به منابع اصلی قدرت تبدیل شده‌اند. کارگر امروز ممکن است پشت دستگاه کارخانه نباشد؛ ممکن است راننده یک پلتفرم اینترنتی، کارمند قراردادی، تولیدکننده محتوا یا نیروی پروژه‌ای باشد. اما تغییر ظاهر رابطه کار، ضرورت اقتصادی آن را از میان نبرده است. بسیاری همچنان مجبورند نیروی کار خود را بفروشند، بدون آنکه کنترل واقعی بر شرایط کار و ثمره تلاش خود باشند.

الگوریتم جای بسیاری از شکل‌های قدیمی کنترل کار را گرفته است. تصمیم‌گیری درباره سرعت کار، میزان درآمد، رتبه‌بندی و حتی ادامه همکاری می‌تواند توسط سیستم‌هایی انجام شود که نه چهره‌ای دارند و نه مسئولیتی می‌پذیرند. فناوری می‌تواند ابزار آزادی باشد، اما در مناسباتی که سود معیار اصلی است، می‌تواند به ابزار تازه‌ای برای تمرکز

هیولای بی‌نام؛ جهانی که سود را بر انسان

حاکم کرده است

وریا روشنفکر

در جهانی که توان تولید ثروت آن از هر زمان دیگری بیشتر است، میلیون‌ها انسان همچنان با فقر، ناامنی و ترس از آینده زندگی می‌کنند. مشکل بشر امروز کمبود منابع نیست؛ مسئله نظامی است که در آن ثروت اجتماعی تولید می‌شود، اما تصمیم درباره سرنوشت آن در اختیار اقلیتی محدود باقی می‌ماند. از جنگ‌ها و بحران‌های اقتصادی تا اقتصاد دیجیتال و گسترش نابرابری، همه‌چیز نشانه یک تضاد بنیادی است: جهانی که انسان آن را ساخته، اما هنوز بر آن کنترل ندارد.

جهان امروز با تناقضی روبه‌رو است که شاید هیچ دوره‌ای از تاریخ تا این اندازه آشکار نبوده است: بشریت از نظر دانش، فناوری و توان تولید به سطحی رسیده که می‌تواند امکان یک زندگی شایسته برای همه فراهم کند، اما هم‌زمان میلیون‌ها انسان در ابتدایی‌ترین نیازهای خود گرفتارند. در همان زمانی که شرکت‌های بزرگ فناوری ارزش‌های میلیارد دلاری پیدا می‌کنند، میلیون‌ها نفر نگران اجاره خانه، هزینه درمان و آینده فرزندان خود هستند. در همان دوره‌ای که هوش مصنوعی، رباتیک و اتوماسیون وعده کاهش کار سخت انسانی را می‌دهند، بسیاری از کارگران با ناامنی شغلی و ترس از حذف شدن از بازار کار روبه‌رو هستند. در حالی که ثروت جهانی افزایش یافته، احساس بی‌قدرتی و بی‌ثباتی در میان بخش بزرگی از جامعه گسترش یافته است. این تناقض نتیجه یک اشتباه موقت یا مدیریت نادرست چند دولت نیست. ریشه آن در شیوه‌ای است که جامعه بر اساس آن تولید و سازمان‌دهی می‌شود؛ نظامی که در آن تولید اجتماعی است، اما مالکیت و تصمیم‌گیری درباره ثروت تولیدشده عمدتاً خصوصی باقی مانده است.

انسان‌ها جهان را می‌سازند، اما اغلب کنترل چندانی بر نتیجه کار خود ندارند. کارگران، متخصصان، معلمان، پرستاران، مهندسان و میلیون‌ها انسان دیگر هر روز چرخ جامعه را می‌گردانند، اما تصمیم‌های اصلی درباره اینکه چه چیزی تولید شود، چگونه توزیع شود و منابع به کجا اختصاص یابد، اغلب در مراکز محدود قدرت اقتصادی و سیاسی گرفته می‌شود.

در چنین شرایطی، فقر را نمی‌توان صرفاً یک مشکل انسانی یا اخلاقی دانست. فقر بخشی از سازوکار نظامی است که در آن سود بر نیاز انسان اولویت دارد. جهانی که می‌تواند غذای کافی تولید کند اما انسان‌ها در آن گرسنه می‌مانند، با کمبود منابع روبه‌رو نیست؛ با مسئله سازمان‌دهی اجتماعی روبه‌رو است.

همین منطق را می‌توان در بحران مسکن، درمان و آموزش نیز دید.

هیولای بی‌نام؛ جهانی که سود را بر انسان حاکم کرده است ...

ثروت و قدرت نیز تبدیل شود. مسئله اصلی خود فناوری نیست؛ مسئله این است که چه کسی بر آن کنترل دارد و در چه جهتی از آن استفاده می‌شود.

دولت، جنگ و اقتصاد بحران

سرمایه‌داری معاصر را نمی‌توان تنها با بازار توضیح داد. بازار هرگز در خلأ عمل نکرده است. پشت هر قرارداد اقتصادی، هر مسیر تجاری، هر نظام مالی و هر شکل مالکیت، مجموعه‌ای از قوانین، دولت‌ها و ساختارهای قدرت قرار دارد. یکی از مهم‌ترین روایت‌های دوران جدید این است که دولت نهادی بی‌طرف است که تنها میان منافع مختلف جامعه داوری می‌کند. اما تجربه دهه‌های اخیر نشان داده است که دولت‌ها در لحظات تعیین‌کننده، نه خارج از مناسبات اقتصادی، بلکه در مرکز حفظ آنها قرار می‌گیرند.

هنگامی که بحران مالی رخ می‌دهد، دولت‌ها برای نجات بانک‌ها و مؤسسات بزرگ مالی وارد عمل می‌شوند. هنگامی که شرکت‌های عظیم با خطر ورشکستگی روبه‌رو می‌شوند، منابع عمومی برای جلوگیری از سقوط آنها بسیج می‌شود. اما هنگامی که کارگران، بازنشستگان یا بخش‌های محروم جامعه خواهان دستمزد بهتر، خدمات عمومی گسترده‌تر یا امنیت اقتصادی بیشتر می‌شوند، ناگهان از محدودیت منابع و ضرورت "واقع‌گرایی اقتصادی" سخن گفته می‌شود.

این تناقض نشان می‌دهد مسئله فقط میزان دخالت دولت در اقتصاد نیست؛ مسئله این است که قدرت سیاسی در نهایت از چه اولویت‌هایی دفاع می‌کند. آیا اقتصاد برای تأمین نیازهای جامعه سازمان می‌یابد یا جامعه باید خود را با نیازهای اقتصاد و سود تطبیق دهد؟

جنگ‌ها یکی از آشکارترین نمونه‌های این تضاد هستند. جنگ همواره با زبان‌های سیاسی، امنیتی، تاریخی یا ملی توجیه می‌شود، اما در جهان امروز نمی‌توان نقش رقابت اقتصادی، منابع انرژی، مسیرهای تجاری، فناوری‌های راهبردی و منافع قدرت‌های بزرگ را نادیده گرفت. از جنگ‌های طولانی در خاورمیانه تا رقابت قدرت‌های جهانی در اروپا و آسیا، میلیون‌ها انسان هزینه تصمیم‌هایی را پرداخته‌اند که در مراکز قدرت گرفته شده است. شهرها ویران می‌شوند، مردم آواره می‌شوند، اقتصادهای محلی فرو می‌ریزند و نسل‌هایی از آینده محروم می‌شوند؛ در حالی که صنایع نظامی، شرکت‌های بزرگ و بازیگران قدرتمند اقتصادی همچنان از گردش سرمایه در شرایط بحران بهره می‌برند. جنگ تنها تخریب نیست؛ بازتوزیع قدرت و ثروت نیز هست. هر جنگ، منابع عظیمی را از حوزه‌هایی مانند آموزش، سلامت و رفاه

عمومی به سمت امنیتی‌سازی و نظامی‌گری منتقل می‌کند. در نهایت، هزینه این انتقال را کسانی می‌پردازند که کمترین نقش را در تصمیم‌گیری درباره جنگ داشته‌اند. این منطق را می‌توان در بحران‌های دیگر نیز دید. بحران انرژی، بحران مالی، بحران مهاجرت و بحران‌های زیست‌محیطی هر کدام به‌عنوان حوادثی جداگانه معرفی می‌شوند، اما در بسیاری موارد ریشه‌های مشترکی دارند: رقابت برای کنترل منابع، فشار برای انباشت بیشتر سرمایه و ناتوانی ساختارهای موجود در پاسخ‌گویی به نیازهای انسانی.

ایران نیز از این روند جهانی جدا نیست. بحران اقتصادی، کاهش قدرت خرید، گسترش ناامنی شغلی، مهاجرت گسترده نیروی متخصص و جوانان و فاصله عمیق میان امکانات جامعه و سطح زندگی مردم، بخشی از همان تضادهای گسترده‌تری است که در بسیاری از نقاط جهان دیده می‌شود. در ایران، علاوه بر مشکلات ساختاری اقتصاد جهانی، عوامل سیاسی داخلی، فساد، تحریم‌ها، مدیریت ناکارآمد و اولویت یافتن سیاست‌های امنیتی بر رفاه اجتماعی، فشار بیشتری بر زندگی مردم وارد کرده است. اما درک این وضعیت بدون دیدن پیوند آن با مناسبات جهانی سرمایه، رقابت قدرت‌ها و جایگاه اقتصادی کشورها در نظام جهانی، ناقص خواهد بود.

تولید رضایت؛ قدرت فقط با زور حکومت نمی‌کند

هیچ نظامی تنها با اجبار دوام نمی‌آورد. اگر یک نظام اجتماعی بخواهد برای مدت طولانی باقی بماند، باید بتواند تصویری از خود ارائه دهد که طبیعی، منطقی و حتی اجتناب‌ناپذیر به نظر برسد. قدرت فقط در دولت، پلیس، ارتش یا قوانین نوشته‌شده وجود ندارد؛ قدرت در نحوه فکر کردن انسان‌ها، در زبان روزمره، در رسانه‌ها و در تعریف‌هایی که از موفقیت، شکست، آزادی و پیشرفت ارائه می‌شود نیز حضور دارد.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های جهان امروز این است که مشکلات جمعی اغلب به شکست‌های فردی تبدیل می‌شوند. اگر کسی شغل مناسبی پیدا نمی‌کند، گفته می‌شود باید بیشتر تلاش کند. اگر کسی از عهده هزینه زندگی بر نمی‌آید، مشکل به تصمیم‌های شخصی او نسبت داده می‌شود. اگر نسلی آینده‌ای مبهم دارد، مسئولیت آن بر دوش همان نسل گذاشته می‌شود. در این روایت، ساختارهایی که فرصت‌ها را نابرابر توزیع می‌کنند، کمتر دیده می‌شوند. جامعه‌ای که میلیون‌ها نفر در آن با مشکلات مشابه روبه‌رو هستند، به جای آنکه این مشکلات را نتیجه شرایط مشترک خود بداند، آنها را مجموعه‌ای از شکست‌های شخصی تلقی می‌کند.

رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی نیز در این میان نقش پیچیده‌ای دارند. آنها امکان ارتباط و انتشار اطلاعات را گسترش داده‌اند، اما هم‌زمان به میدان رقابت برای جلب توجه تبدیل شده‌اند. در بسیاری موارد، سرعت و هیجان بر تحلیل و فهم عمیق غلبه می‌کند. در دوره‌های بحران، این وضعیت می‌تواند به رشد روایت‌هایی منجر شود که به جای بررسی ریشه مشکلات، خشم اجتماعی را به سوی گروه‌های دیگر هدایت می‌کنند. مهاجران، اقلیت‌ها یا ملت‌های دیگر گاهی به عنوان علت بحران معرفی می‌شوند، در حالی که بسیاری از مشکلات ریشه در ساختارهای اقتصادی و سیاسی عمیق‌تری دارند.

هیولای بی نام؛ جهانی که سود را بر انسان

حاکم کرده است ...

اما هیچ روایتی نمی تواند برای همیشه تجربه واقعی مردم را پنهان کند. وقتی فاصله میان وعده ها و زندگی روزمره بیش از حد افزایش یابد، پرسش های اساسی دوباره مطرح می شوند: چرا با وجود این همه پیشرفت، امنیت اقتصادی کاهش یافته است؟ چرا فناوری به جای آزادی بیشتر، اغلب اضطراب بیشتری ایجاد می کند؟ چرا کسانی که بیشترین نقش را در ساختن جامعه دارند، کمترین کنترل را بر آینده آن دارند؟ از دل همین پرسش هاست که اعتراض، سازمان یابی و تلاش برای تغییر شکل می گیرد.

بازگشت انسان به مرکز تاریخ

هیچ نظمی در تاریخ به دلیل آنکه "ابدی" بوده دوام نیاورده است. هر نظام اجتماعی تا زمانی پابرجا می ماند که بتواند هم ابزارهای قدرت خود را حفظ کند و هم این تصور را ایجاد کند که جایگزینی برای آن وجود ندارد. شاید بزرگ ترین قدرت نظم موجود نیز همین باشد: تبدیل کردن خود به چیزی طبیعی و غیرقابل تغییر. اما تاریخ نشان داده است که آنچه در یک دوره بدیعی و تغییرناپذیر به نظر می رسد، در دوره ای دیگر می تواند موضوع نقد و دگرگونی قرار گیرد. بسیاری از حقوقی که امروز بخشی از زندگی عادی انسان ها محسوب می شوند، زمانی خواسته هایی غیرواقع بینانه یا حتی خطرناک تلقی می شدند. کاهش ساعات کار، حق تشکّل، آموزش عمومی، تأمین اجتماعی و بسیاری از دستاوردهای اجتماعی، نتیجه مبارزه انسان هایی بوده اند که نپذیرفتند شرایط موجود سرنوشت نهایی آنان باشد.

مسئله جهان امروز نیز فقط فقر یا نابرابری نیست. مسئله عمیق تر، رابطه انسان با قدرت و تصمیم گیری است. جامعه مدرن بر پایه کار و دانش میلیون ها انسان ساخته می شود، اما تصمیم درباره مسیر حرکت آن اغلب در دست گروه هایی محدود باقی می ماند. انسان امروز در ساختن جهان مشارکت دارد، اما اغلب بر آینده آن کنترل ندارد. او تولید می کند، اما درباره اینکه چه چیزی، برای چه هدفی و با چه اولویتی تولید شود، نقش محدودی دارد. این شکاف میان نقش انسان در تولید ثروت و سهم او در تصمیم گیری درباره آن، یکی از تضادهای اصلی عصر ماست.

به همین دلیل، عدالت اجتماعی تنها مسئله تقسیم درآمد نیست. مسئله این است که جامعه چگونه سازمان پیدا کند و چه چیزی را معیار اصلی تصمیم گیری قرار دهد. آیا هدف نهایی اقتصاد باید افزایش سود باشد یا بهبود زندگی انسان؟ آیا فناوری باید ابزار افزایش قدرت اقلیتی کوچک باشد یا وسیله ای برای کاهش رنج و گسترش آزادی عمومی؟

بشر امروز امکاناتی در اختیار دارد که نسل های گذشته حتی تصور آن را نمی کردند. دانش پزشکی، فناوری ارتباطی، توان تولید مواد غذایی و پیشرفت های علمی می توانند پایه یک زندگی انسانی تر باشند. اما این امکانات زمانی به آزادی واقعی تبدیل می شوند که در خدمت نیازهای اجتماعی قرار گیرند، نه صرفاً در خدمت انباشت بیشتر ثروت. همین مسئله درباره هوش مصنوعی و فناوری های جدید نیز صدق می کند. این فناوری ها می توانند زمان کار را کاهش دهند، کارهای دشوار را حذف کنند و فرصت بیشتری برای زندگی، خلاقیت و روابط انسانی فراهم آورند. اما در چارچوبی که سود معیار اصلی است، همان فناوری ها می توانند به ابزار اخراج، نظارت گسترده و افزایش ناامنی تبدیل شوند. بنابراین مسئله آینده، مخالفت با پیشرفت علمی یا فناوری نیست؛ مسئله این است که چه کسی درباره جهت استفاده از این پیشرفت ها تصمیم می گیرد.

هیچ تغییر اجتماعی مهمی بدون حضور فعال کسانی رخ نداده است که بیشترین فشار را از وضعیت موجود تحمل می کنند. تغییر از جایی آغاز می شود که انسان ها تجربه های پراکنده خود را به آگاهی مشترک تبدیل کنند؛ جایی که مشکلات فردی را بخشی از یک مسئله عمومی ببینند و برای تغییر شرایط خود سازمان پیدا کنند. این مسیر ساده نیست. تاریخ نشان داده است که هر تلاش برای تغییر می تواند با شکست، انحراف یا سرکوب روبه رو شود. هیچ تضمینی وجود ندارد که هر اعتراض اجتماعی به نتیجه ای عادلانه برسد. اما همین پیچیدگی، ضرورت دخالت آگاهانه انسان ها در تعیین سرنوشت خود را بیشتر می کند.

در نهایت، مسئله اصلی جهان امروز انتخاب میان دو مسیر است: جهانی که در آن انسان همچنان تابع منطق سود و رقابت باقی می ماند، یا جهانی که در آن اقتصاد و فناوری در خدمت نیازهای انسانی سازمان می یابند. هیولای بی نام، موجودی خارج از جامعه نیست. این هیولا همان منطقی است که همه چیز را با معیار سود می سنجد؛ منطقی که می تواند سلامت را به کالا، آموزش را به تجارت، طبیعت را به منبع استخراج و انسان را به ابزار تولید تبدیل کند. مبارزه برای تغییر، در نهایت مبارزه برای بازگرداندن انسان به جایگاهی است که باید داشته باشد: نه وسیله ای برای اقتصاد، بلکه هدف و معیار سازمان دهی اقتصاد. آینده بشر نه به دلیل کمبود دانش، منابع یا توانایی در خطر است؛ بلکه به دلیل چگونگی استفاده از این امکانات و اینکه چه کسانی درباره آنها تصمیم می گیرند. پرسش اساسی این نیست که آیا امکان ساختن جهانی متفاوت وجود دارد؛ پرسش این است که آیا انسان ها خواهند توانست قدرت تصمیم گیری درباره زندگی خود را بازپس گیرند.

تاریخ هنوز باز است. هیچ نظمی برای همیشه باقی نمانده و هیچ آینده ای از پیش نوشته نشده است. آنچه فردا خواهد بود، نتیجه انتخاب ها، مبارزه ها و میزان توانایی انسان ها برای تبدیل شدن از تماشاگران تاریخ به سازندگان آن خواهد بود. مسئله امروز این است: آیا انسان باید همچنان برای سود زندگی کند، یا سرانجام می تواند اقتصادی بسازد که در خدمت زندگی انسان باشد؟

بیانیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

جنگ ویرانگر و موقعیت و ماهیت اپوزیسیون

جنگ طلب

وقوع جنگ ماهیت سیاسی - طبقاتی و مواضع احزاب و سازمانها را هر چه بیشتر عریان می کند. به عبارت دیگر رویکرد، سیاست و اتخاذ تاکتیک برخورد به هر جنگی در طول تاریخ معرف جریاناتی بوده است که اهداف اجتماعی متفاوتی را نمایندگی کرده اند. جنگ جاری میان دولتهای آمریکا و اسرائیل و جمهوری اسلامی نیز یکی از تند پیچهای تحولات کنونی جهان و منطقه است که مواضع احزاب و جریانات را هر چه بیشتر برملا کرد و جلوی چشم عموم مردم قرار داد. طی دو دوره جنگ، بخصوص با آغاز جنگ ۴۰ روزه، جامعه با عروج مواضع جنگ طلبانه گرایشات مختلف درون حکومت و محورمقاومتیهای حاشیه حکومت و میان نیروهای اپوزیسیون از جمله سلطنت طلبان، بخشی از جمهوریرخواهان پروغری و احزاب و جریانات ناسیونالیست کرد، روبرو شد. در نقطه مقابل این جریانات جنگ طلب، نیروهای چپ و کمونیست، تشکلهای کارگری و گرایشات مترقی جنبشهای اجتماعی با مواضع انقلابی و ضد جنگ قرار گرفتند.

در جنگ اخیر، نیروهای بعضاً متضاد بورژوازی و ناسیونالیستی با نقطه عزیمت های مشترک، همسو در اهداف جنگ طلبانه بودند. درعین حال جملگی علیه روند برآمد توده ای و سرنگونی خواهانه عمل کردند. اپوزیسیون جنگ طلب تماماً به رژیم اسلامی نیرو داد. کارنامه احزاب و نیروهای سیاسی در دوره جنگ، یک شاخص اساسی جمع بندی جامعه و جنبشهای اجتماعی در دوره حساس کنونی و یک راهنمای عمل سیاسی برای دور آتی جدال با جمهوری اسلامی است.

در تمام چهار ماه گذشته از جمله جنگ ۴۰ روزه دو اردوی عمده جنگ طلب در مقابل هم قرار گرفتند؛

الف: سلطنت طلبان و ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و ائتلاف ۶ جریان ناسیونالیست کرد و مؤتلفین متفرقه در دفاع از حمله نظامی ارتشهای آمریکا و اسرائیل.

ب: ناسیونال - شوونیسم "وطن پرست" و مؤتلفین متفرقه در دفاع از جمهوری اسلامی و "دفاع از ایران".

۱- سلطنت طلبان

در این دوره، حمایت از جنگ ارتجاعی و پمبارانهای آمریکا و اسرائیل، فقط به سلطنت طلبان محدود نماند؛ بلکه بستر اجتماعی وسیعتری با لایه های مختلف را هم در بر گرفت. اما سلطنت طلبان و لایه فالانژ و فاشیست آن به رهبری رضا پهلوی در این دوره، میدان دار طرفداری

از این جنگ ارتجاعی شدند. شوونیست ها و ناسیونالیست های متعصبی که شعارهای "تمامیت ارضی" از زبانشان نمی افتاد، و به مبلغان تمام وقت و بی اختیار ارتش آمریکا و اسرائیل بدل شدند. با فرود هر بمبی بر سر مردم و فرزندان شان از خود بیخود شدند، در خیابان ها رقصیدند و از ویرانی جامعه و کشتار مردم دفاع کردند. امروز نیز به آتش بس و "تفاهم نامه" معترضند و خواهان "پایان کار" توسط ترامپ و نتانیاهو هستند. این خط منحط مدافع پرشور جنگ و جنگ طلبی، وقیحانه با انفجار بمب ها، بر خاکستر ویرانی ها، قتل عام کودکان و مردم غیر نظامی در خیابانهای اروپا و آمریکا جشن گرفتند. با این همه، به رغم پمپاژ و باد کردن رسانه ای و حمایت مالی، مورد وثوق آمریکا و دولت های غربی قرار نگرفت و اکنون با آتش بس شکننده و آغاز مذاکره، احساس شکست و افسردگی سیاسی در میان این طیف بالا گرفته است. پروژه رضا پهلوی و ناسیونالیسم فالانژ فاشیست بار دیگر ناکام ماند.

۲- ناسیونالیسم کرد و "هم پیمانی" شش جریان ناسیونالیست کرد احزاب و سازمان های ناسیونالیسم کرد که همواره استراتژی حاکمیت از بالای سر مردم را داشته اند، در جنگ اخیر نیز با وجود تفاوت های، عملاً همگام و همسو با آمریکا و اسرائیل اعلام آمادگی کردند که در این جنگ ویرانگر شرکت کنند. ناسیونالیسم کرد و نفوفاشیست های سلطنت طلب، در عین اختلاف با هم، هر دو مؤتلف ترامپ و نتانیاهو هستند، و هر دو آماده اجرای هر نوع دستورند. رضا پهلوی در باد ترامپ و نتانیاهو و "کمک در راه است"، علیرغم اطلاع از دستور تیر و کشتار برای ۱۸ و ۱۹ دیماه، فراخوان داد و مردم را جلوی گلوله فرستاد. سران ناسیونالیست گرد هم به عنوان نماینده خود گمارده "مردم کردستان" گفتند؛ اگر آمریکا حمایت کند هزاران جوان اسلحه بدست می گیرند. این موضع جنگ طلبانه، علاوه بر اینکه به درستی از سوی نیروهای چپ انقلابی کردستان، نهادها و تشکلهای اجتماعی، کارگران پیشروی کردستان و سراسر ایران به شدت مورد نقد و افشا قرار گرفت، درباره تبدیل کردستان به باتلاق جنگ ارتجاعی نیز هشدار دادند.

۳- مجاهدین خلق

موضع سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت در قبال جنگ دوگانه بود. از سویی شعار "رژیم چنج" سر می دادند و حمله اسرائیل به مواضع هسته ای و نظامی رژیم را "آغاز فصل جدیدی" برای تضعیف جمهوری اسلامی دانسته اند؛ از سوی دیگر شعار "نه جنگ نه مماشات" سر می دادند و طرفدار فشار حداکثری به رژیم بودند. سازمان مجاهدین اگرچه مانند سلطنت طلبان و ناسیونالیست های گرد، طرفدار صریح الهجه حمله نظامی نبود، اما جنگ را فرصتی برای سرنگونی می دید و در رقابت با سلطنت طلبان با لابیگری میان دست راستی ترین جناح های هیئت حاکمه آمریکا برای پذیرفته شدن بعنوان "آلترناتیو" تلاش می کرد.

۴- جنگ طلبان مدعی چپ

ایران"، در بسته بندی حمایت از جمهوری اسلامی و خامنه‌ای است. "الان ایران مهم است، مهم نیست چه کسی سر کار است"، ترجیح‌بند "استدلال"‌های دفاع از رژیم اسلامی است.

محور مقاومتی‌ها

محور مقاومتی‌ها عمدتاً طرفدار صریح خامنه‌ای و راست‌ترین جناح خشکه مقدس رژیم اسلامی‌اند. محافلی از محور مقاومتی‌ها هم خود را "چپ" و "مارکسیست" معرفی می‌کنند، اما چهارچوب تحلیلی و سیاست و برخوردشان به جنگ با دیگر اجزای این اردوی جنگ طلب تفاوتی ندارد. اینها اعتراض مردم علیه فقر و حکومت را "اغتتاش" و "بلوا"، نامیدند. مردم را "اغتتاشگر"، "خرابکار" و "بازیچه دسیسه‌های اسرائیل و آمریکا" نامیدند و از نیروهای نظامی و امنیتی برای کنترل اوضاع تشکر و تقدیر کردند. محور مقاومتی‌ها با هر ویتیرینی ظاهر شوند، مدافع حکومت و زائده ماشین سرکوب حکومت‌اند. یکی از شاخص‌های این طیف، مواضع ضد امپریالیستی، «ضد آمریکایی» و مبارزه با امپریالیسم، از موضع ارتجاعی و دفاع از میهن، به مدافعان جمهوری اسلامی در این جنگ ارتجاعی تبدیل شدند. این خط منحنی، بخشی از عناصر و محافل دیروز چپ و سرنگونی طلب را تحت تأثیر قرار داد و دچار عقب گرد کرد. این محافل اصولاً با هیچ معیاری، انقلابی و چپ و سوسیالیست نیستند؛ چون نه فقط علیه سرمایه داری نیستند، بلکه مؤتلف بخش‌هایی از سرمایه و ارتجاع و دولت‌هایی هستند که خود یک پای جنگ طلبی‌اند.

صف کمونیسم، کارگران و آزادیخواهی

در مقابل جنگ و جریان‌ات ارتجاعی جنگ‌طلب، صف چپ انقلابی و کمونیست، تشکله‌ها و فعالین کارگری، معلمان، بازنشستگان، فعالین جنبش زنان و گرایش‌ات پیشرو و مترقی، بخش‌هایی از طبقه کارگر در سطح جهان، احزاب کمونیست و سازمان‌های سوسیالیست و آزادیخواه وجود داشت، که جنگ جاری را جنگ ارتجاعی دولت‌های سرمایه داری و جنگ طلب می‌دانست؛ جنگ و اهداف طرفین جنگ و پیامدهای آن را در خدمت تحکیم ارتجاع سرمایه داری، بقای جمهوری اسلامی و علیه روندهای انقلابی و مبارزاتی در ایران و منطقه ارزیابی می‌کردند. برای یک کمونیست و سوسیالیست، یک انقلابی، و هر آزادیخواه و انسان منصفی که در رنج و تلاش بر حق کارگران و مردم زحمتکش شریک است، مخالفت با جنگ به معنای حمایت از این یا آن طرف کشمکش نیست. می‌توان علیه نسل‌کشی بود و کنار مردم ایستاد. می‌شود در منافع دو طرف جنگ ارتجاعی شریک نشد یا به یکی لم‌نداد و از منافع کارگر و انقلاب و برابری و رفع تبعیض دفاع کرد. این صف، خواهان "قطع پی‌درنگ جنگ" و سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی بود و هست. نیروهای کمونیست انقلابی، از جمله شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست، بخش مهمی از این صف و نماینده استقلال طبقه کارگر و اهداف مبارزه انقلابی مردم ستم‌دیده برای سرنگونی جمهوری اسلامی بوده‌اند و خواهند بود.

به اراده آگاهانه و سازمان‌یافته کارگران و مردم باید متکی شد!

یکبار دیگر واقعه جنگ، در جامعه قطبی ایران، نیروهای مختلف را در جایگاه واقعی‌شان قرار داد. برای جنبش سوسیالیستی،

جنگ ویرانگر و موقعیت و ماهیت اپوزیسیون

جنگ طلب ...

در حاشیه دو اردوگاه اصلی جنگ طلب، برخی از گرایش‌های مدعی چپ نیز مواضع مشابهی در دفاع از جنگ داشتند. آنها به بهانه "مبارزه با جمهوری اسلامی" بطور ضمنی و بعضاً علنی از جنگ حمایت کرده و حتی در آن "انقلاب" را جستجو می‌کردند. همانند "حزب کمونیست کارگری ایران" که البته صرفاً به این حزب محدود نیست و طیفی از محافل و شخصیت‌ها را دربر می‌گیرد. این جریان و دیگر مدافعان خجول، هنوز هم به "ثمرات" جنگ، امیدوارند. این مدعیان چپ که در خیزش انقلابی ۱۴۰۱ با اتخاذ سیاست پوپولیستی "همه با هم" و اینکه ما "اپوزیسیون اپوزیسیون نیستیم"، همکاری و صف مشترک با سلطنت طلبان فاشیست را توجیه می‌کردند، در جنگ اخیر نیز عملاً با اتخاذ سیاست استقبال از جنگ، در کنار جریان رضا پهلوی و سایر جنگ‌طلبان قرار گرفتند.

ب: ناسیونال - شوونیسم و مؤتلفین متفرقه در دفاع از جمهوری اسلامی و "دفاع از ایران"

بخشی از ناسیونال - شوونیسم "وطن پرست"، پرچم دفاع از حاکمیت اسلامی در حال جنگ را تحت عنوان کاذب "دفاع از میهن"، "دفاع از ایران" و "دفاع از تمامیت ارضی" به دست گرفت. این جریان تلاش کرد، جامعه را حول اهداف حکومت و مشخص‌تر از آن حول اهداف جنگ طبقه بورژوازی اسلامی بسیج کند. به ابراز وجود در دفاع از سیاست‌های جنگ‌طلبانه میدان دهد و متقابلاً هر صدای مخالفی را بعنوان "جاسوس بیگانه" خفه کند. این بستر، متحدین داخلی، منطقه‌ای و جهانی دارد. بعنوان مثال اردوگاهی‌های سابق که در تقابل میان قدرت‌های سرمایه داری، حول محور چین و روسیه علیه آمریکا و مؤتلفینش ایستاده‌اند. بخشی از ناسیونالیست‌های موسوم به "لیبرال و سکولار" دواآتشه‌تر از اینها، و محور مقاومتی‌ها از سیاست‌های جنگی جمهوری اسلامی تحت عنوان "دفاع از ایران" ظاهر شدند.

پیروان "ضد امپریالیست" ارتجاعی همسو با جمهوری اسلامی!

در حاشیه جریان‌ات اصلی جنگ طلب، پیروان "ضد امپریالیست" ارتجاعی نیز عملاً همسو با اهداف جنگی جمهوری اسلامی بودند. بخشی از جریان‌ات سنتی چپ در اروپا و سایر نقاط جهان، در این جنگ ارتجاعی علیه دولت‌های آمریکا و اسرائیل و نقش ضلع سوم این جنگ، یعنی جمهوری اسلامی را نادیده می‌گیرند و عملاً در کنار جمهوری اسلامی می‌ایستند؛ از حق حاکمیت جمهوری اسلامی، در مواجهه با آمریکا و اسرائیل، از ارتجاع "محور مقاومت" و متحدین منطقه‌ای و جهانی‌اش نیز دفاع می‌کنند. در اپوزیسیون ایران و ایرانیان خارج کشور افراد و محافل مختلفی با همین استدلال‌ها در این جنگ علیه دولت‌های آمریکا و اسرائیل و در "کنار ایران" ایستادند. "دفاع از

به یک نیروی انقلابی زنده برای کسب قدرت سیاسی و تغییر ریشه‌ای اوضاع موجود تبدیل کنند.

جنگ ویرانگر و موقعیت و ماهیت اپوزیسیون

جنگ طلب ...

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست بر این باور است که این جنگ ارتجاعی در خدمت بقای جمهوری اسلامی و به حاشیه‌ای بردن مبارزات مردم و طبقه کارگر برای سرنگونی جمهوری اسلامی بوده است. روند سازش شکننده فعلی و پایان مقطعی این جنگ به نفع مردم است. تجربه این جنگ ارتجاعی نشان داد که رهایی از حکومت اسلامی سرمایه‌داری و تبعیض و نابرابری و استبداد و استثمار حاکم بر ایران، بر خلاف طرفداران این جنگ ویرانگر، نه از طریق جنگ‌های ارتجاعی و دخالت دولتهای خارجی، بلکه تنها از طریق مبارزات توده‌ای، گسترش جنبش‌های اجتماعی و جنبش طبقه کارگر، سازمان یافتگی و حضور و نقش پررنگ فعالین و رهبران سوسیالیستی و کارگری ممکن و عملی است.

جنبش طبقه کارگر و جامعه‌ای که برای خلاصی از جمهوری اسلامی تلاش می‌کند، این مقطع تعیین کننده‌ای بوده است. برای دور آتی مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی، جمع‌بندی این دوره و شناخت دقیق نیروهای سیاسی مهم است. بار دیگر باید تأکید کرد مادام که نظام سرمایه داری برجاست و طبقه سرمایه‌دار هژمونی و سلطه طبقاتی خود را اعمال می‌کند؛ جنگ، میلیتاریسم، دخالتگری امپریالیستی هرگز نمی‌توانند از بین برود، چرا که مکانیسم رقابت و کشمکش سرمایه‌اند.

**سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!
زنده باد آزادی، زند باد سوسیالیسم!**

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست
۱۵ تیر ۱۴۰۵ - ۶ جولای ۲۰۲۶

امضاها: اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری- حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت

تنها کارگران و جنبش بین‌المللی طبقه کارگر است که بطور عینی این قدرت را دارد که مهار ماشین میلیتاریسم و جنگ و ریاضت کشتی اقتصادی را بکشد و تضمین کننده یک دنیای بدون جنگ و خونریزی باشد. بانیان جنگ را اعلام و همه جنگ‌طلبان را رسوا و ناکام کند. این مهم نیازمند به میدان آمدن ظرفیت عمل و اراده انقلابی طبقه کارگر جهانی برای به کرسی نشاندن اراده خود جهت تغییر در موازنه طبقاتی جاری است. یک وظیفه تعطیل ناپذیر و اصلی کمونیستها و سوسیالیستهای جنبش کارگری اینست که طبقه کارگر همه کشورها را

اساس سوسیالیسم انسان است، چه در ظرفیت فردی و چه در ظرفیت جمعی. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است!

منصور حکمت

منصور حکمت را بخوانید

و به دیگران معرفی کنید!

<http://hekmat.public-archive.net>

به حزب

کمونیست کارگری - حکمتیست

کمک مالی کنید!

کار یا بیمه بیکاری مکفی!

توازن قوای جدید و وظایف جنبش کارگری بحران های بنیادی جامعه حل نشده است ...

است. رضا پهلوی و فاشیستهای سلطنت طلب نشان دادند که فاقد پایگاه اجتماعی لازم برای ایفای نقشی تعیین کننده اند و شکست اتکا به ارتش اسرائیل و آمریکا، شانس آنها را برای کسب قدرت از بین برد. اصلاح طلبان نیز همچنان بدنبال راه حل شکست خورده اصلاح و یا بازسازی جمهوری اسلامی هستند. در مقابل، جنبش های طبقاتی و اجتماعی. کارگران، زنان، دانشجویان، رفع ستم ملی، معلمان، بازنشستگان همچنان بزرگترین نیروی بالقوه تغییرات انقلابی در جامعه ایران هستند. در میان این نیروها، طبقه کارگر جایگاهی ویژه دارد. این جایگاه نه از برتری اخلاقی، بلکه ناشی از موقعیت این طبقه در تولید اجتماعی است. طبقه کارگر تنها نیرویی است که با سازماندهی اعتصاب های سراسری می تواند چرخه تولید، حمل و نقل، انرژی، خدمات و اداره کشور را متوقف کند و توازن قوا را به سود مردم تغییر دهد. اما این ظرفیت تنها زمانی بالفعل خواهد شد که جنبش کارگری از محدوده مطالبات مختص طبقه خود فراتر رود و خود را پرچمدار مبارزه همه ستمدیدگان جامعه بداند. دفاع از آزادی های سیاسی، حق تشکل، حق اعتصاب، آموزش و درمان رایگان، برابری کامل زنان، رفع ستم ملی و حفاظت از محیط زیست، همگی اجزای جدایی ناپذیر برنامه یک جنبش کارگری مدعی قدرت است.

با پایان جنگ مبارزه مردم ایران وارد مرحله تازه ای میشود. مرحله ای که نه منتظر نتایج مذاکرات می ماند و نه به ارتش آمریکا و اسرائیل امید می بندد؛ بلکه مرحله سازماندهی نیروهای طبقاتی و اجتماعی برای تغییر توازن قوا به سود اکثریت مردم است. هر اندازه جنبش کارگری سازمان یافته تر، متحدتر و پیوند آن با دیگر جنبش های اجتماعی عمیق تر باشد، امکان گذار از استبداد و دستیابی به آزادی، برابری و حاکمیت شورایی نیز بیشتر خواهد شد. آینده طبقه کارگر ایران نه در واشنگتن و تل آویو تعیین می شود و نه در اتاق های بسته حاکمیت رژیم اسلامی. آینده کارگران با سازمان یابی، همبستگی و مبارزه مستقل آگاهانه و در اتحاد با جنبش های اجتماعی دیگر ساخته خواهد شد.

در چنین شرایطی، فعالین چپ و سوسیالیست جنبش کارگری وظیفه ای تعیین کننده بر عهده دارند. آنان به کمک احزاب کمونیست و از جمله شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست باید موانع نظری و تشکیلاتی همکاری و اتحاد خود را از میان بردارند و به نیرویی متحد، متشکل و سازمان یافته تبدیل شوند. یک شبکه سراسری از رهبران اعتصابات و اعتراضات کارگری ایجاد کنند تا هم تشکیل تشکل

های مستقل کارگری در محیط کار را در محور مبارزات خود قرار دهند و هم زمینه ساز سازماندهی هماهنگ اعتراضات و اعتصابات فراتر از یک کارخانه شوند. در این دوره با برجسته کردن خواسته ها و شعارهای متحد کننده علیه فقر، بیکاری، سرکوب، اعدام و مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی بیشترین اتحاد و همگامی بین جنبش کارگری و جنبش اعتراضی توده ای را ایجاد کنند. پیروزی مبارزه علیه رژیم اسلامی در گرو گسترش همبستگی و اتحاد جنبش کارگری با جنبش های زنان، دانشجویان، مبارزه با ستم ملی، معلمان، بازنشستگان و جنبش محیط زیست است. ایجاد پیوند سازمان یافته بین فعالین و تشکلهای جنبش کارگری با این جنبشها شرط ضروری سازماندهی اعتراضات و اعتصابات سراسری برای برپایی نظامی است که مطالبات همه این جنبشها را برآورده کند.

زنده باد تشکل های مستقل کارگری
سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست
۱۷ تیر ۱۴۰۵ - ۸ ژوئیه ۲۰۲۶

امضاها: اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری- حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت

ملیت بر خلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست،

مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از

این نظر به مذهب شبیه است. اما بر خلاف

تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح

فرمال هم انتخابی نیست.

بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و

یا از آن برید.

منصور حکمت

ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

به حزب کمونیست کارگری - حکمتیست پیوندید!

بنیانه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

توازن قوای جدید و وظایف جنبش کارگری
بحران های بنیادی جامعه حل نشده است

آزادی مردم ایران نه از مسیر جنگ و بمباران، بلکه تنها از مسیر مبارزه آگاهانه و مستقل اتحاد جنبشهای طبقاتی و اجتماعی به رهبری جنبش کارگری به دست خواهد آمد.

ممکن است جمهوری اسلامی از طریق مذاکره بخشی از فشارهای خارجی را کاهش دهد، صادرات نفت را افزایش دهد یا بخشی از منابع مالی بلوکه شده را آزاد کند، اما هیچیک از این تحولات، گسل بین مردم و رژیم را برطرف نکرده، و بحران های بنیادی جامعه ایران را حل نخواهد کرد. اوضاع غیر قابل تحمل کنونی، صرفا محصول تحریم یا جنگ نیست؛ بلکه نتیجه بیش از چهار دهه حاکمیت نظامی است که بر استبداد سیاسی، سرمایه داری هار و بدون افسار، فساد ساختاری، سرکوب تشکلهای مستقل کارگری و انتقال بار بحران اقتصادی بر دوش طبقه کارگر و زحمتکشان استوار بوده است. از همین رو، دیکتاتوری، آپارتاید جنسیتی علیه زنان، ستم ملی، کاهش دائمی دستمزدهای واقعی، کاهش ارزش ریال، گرانی، بیکاری، گسترش فقر، بحران مسکن و نابودی محیط زیست همچنان پابرجا خواهند ماند. این واقعیت، زمینه مادی دور تازه ای از مبارزات طبقاتی و اجتماعی را فراهم خواهد کرد.

دوران پیش رو، دوره تعیین جایگاه نیروهای اجتماعی و طبقاتی در توازن قوای جدید

دو جنگ اسرائیل و آمریکا با جمهوری اسلامی توازن قوای سیاسی در ایران را دستخوش تغییر کرد اما هیچیک از تضادهای اساسی جامعه را برطرف نکرد. خیزش دیماه ۱۴۰۴ نشان داد که اکثریت مردم ایران خواهان پایان عمر جمهوری اسلامی هستند. مراسم چهلم جانباختگان و نیز بروز مجدد جنبش دانشجویی شاهی بود که سرکوب خونین اعتراضات نیز مردم را از راهی که از دیماه ۹۶ آغاز کرده اند، منصرف نکرده و شکاف میان مردم و حکومت نه یک شکاف مقطعی، بلکه شکافی تاریخی، فرهنگی و ساختاری است.

حمله نظامی آمریکا و اسرائیل، روند جنبش انقلابی مردم را متوقف کرد، اما آن را از میان نبرد. جنگ و حمایت رضا پهلوی و سلطنت طلبان از حمله نظامی آمریکا و اسرائیل، فضای سیاسی را به سود جمهوری اسلامی تغییر داد، اعتراضات و اعتصابات را به تعویق انداخت و به حکومت امکان داد تا به بهانه جدید "عوامل اسرائیل" کشتار و اعدامها را ادامه دهد. با این همه، جنگ نتوانست موقعیت جمهوری اسلامی را نزد مردم ایران بهبود دهد. پروژه «تغییر رژیم از بیرون» با شکست روبه رو شد. حمله نظامی اسرائیل و آمریکا جمهوری اسلامی را سرنگون نکرد. سلطنت طلبانی که موجودیت سیاسی خود را به مداخله ارتش اسرائیل و آمریکا گره زده بودند، بیش از هر جریان دیگری آسیب دیدند. تجربه اخیر نشان داد که

صفحه ۱۹

آدرسهای تماس با

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

دفتر مرکزی حزب

وریا روشنفکر

daftaremarkzy@gmail.comvoryaroushanfekr@gmail.com

رئیس دفتر سیاسی

رحمان حسین زاده

hosienzade.r@gmail.com

دبیر اجرایی

سعید یگانه

saidwahedi25@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی

ناصر مرادی

moradi.naser@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده

سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

دبیر کمیته گردستان

صالح سرداری

sale.sardari@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج

سعید آرمان

saeed_arman2002@yahoo.co.uk

دبیر کمیته تبلیغ

اسماعیل ویسی

esmail.waisi@gmail.com

نشریه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سر دبیر: سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

هفتگی کمونیست

هیئت تحریریه: پروین کابلی، سیوان کریمی، ملکه عزتی، رحمان حسین زاده، علی جوادی، سیاوش

دانشور، ناصر مرادی، وریا روشنفکر، امیر عسکری.

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سر دبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. کمونیست هفتگی تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. آخرین مهلت دریافت مطلب برای انتشار تا عصر روز پنجشنبه است. کمونیست شنبه ها منتشر میشود.



زنده باد سوسیالیسم!